

بررسی دلایل عدم توفیق تفکرات فمینیسمی در تاثیر بنیادی بر معماری

دکتر مهروش کاظمی*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۳/۲۳

چکیده

مبنای جامعه شناسی نظریه است و نظریه ها نگاه انسان به جهان را می سازند. اگرچه فمینیسم یا جنبش برابری طلبی زنان را به دلیل اینکه نظریه ای واحد نبوده و فمینیست ها در مورد شیوه های توضیح فرودستی زنان یا راه های رهایی آنها هم عقیده نیستند نمی توان یک نظریه یا جهان بینی به حساب آورد، اما نفوذ تفکرات فمینیستی در حوزه معماری که همزمان با موج دوم این جنبش، اواخر دهه ۱۹۷۰، شروع شد را نمی توان نادیده گرفت. هدف مقاله ضمن پرداختن به نظریه های فمینیستی و تبیین نکات مشترک و متفاوت این نظریه ها، بیان خواستگاه و حلقه اتصال و حوزه نفوذ تفکرات این جنبش که واجد عمری کمتر از سه دهه است در حیطه معماری بوده و است لذا هدف کمک در عرصه نظری به تحقیقاتی است که در این زمینه صورت می گیرد. نتایج مطالعات بیان کننده دلایل عدم موفقیت تاثیر گذار و فراگیر مفاهیم این جنبش در معماری است.

واژه های کلیدی

فمینیسم، معماری عام، معماری خاص، فلسفه عام، فلسفه خاص

اصطلاح سیاسی، از سال ۱۸۳۷ میلادی وارد فرهنگ لغات فرانسه شد. این واژه هر چند در ارایه چهره‌ای کلی و منهای مشخصه‌های یک مکتب سیاسی - اجتماعی، واژه‌ای گویا است. اما با دارا بودن این کلیت مفهومی، از مؤلفه‌ها و شناسه‌های معرفی یک تفکر خاص، تهی می‌باشد. برای فهم معنای خاص ارایه شده از فمینیسم، به پسوند آن نیاز است و این پسوندها هستند که تعیین کننده نوع گسترش، مشخصه‌ها و اهداف خاص آن می‌باشند و بدین ترتیب مثلاً فمینیسم رادیکال از فمینیسم سوسیالیست متمایز می‌گردد. (مرادی، ۱۳۷۹، ۲۵)

در مباحث نظری، فمینیسم به معنای اعم، شامل هر گونه مطالبات حقوقی و اجتماعی زنان است. اما آن چه امروز به عنوان فمینیسم مطرح می‌شود، فمینیسم به معنای اخص است که جنبشی کاملاً سیاسی - ایدئولوژیکی و حمایت شده از کانون‌های خاص در جهان می‌باشد بهتر است عنوان گردد فمینیسم قبل از آن که یک مکتب و ایدئولوژی مستقل باشد، یک وجه اجتماعی برای احقاق حقوق زن مظلوم در اروپا و غرب است. قبل از ظهور جنبش‌های مدافع حقوق زنان، نویسندگان زن درباره نابرابری‌ها و بی عدالتی‌های اجتماعی علیه زنان، مطالبی نوشته بودند. در واقع، آغازگر این گونه جنبش‌ها و منشأ پیدایش نهضت فمینیسم، همین نویسندگان بودند که با تحولات فکری و فرهنگی، زمینه خیزش زنان جهت احقاق مطالبات خود را فراهم نمودند. به عنوان نمونه، می‌توان به خانم مری ولستن کرافت^۱، نویسنده «احقاق حقوق زنان» و سیمون دو بووار^۲، نویسنده «جنس دوم»^۳ اشاره نمود. در یک جمع‌بندی کلی از تعریف فمینیسم، می‌توان عنوان نمود جنبش‌های فعال حقوق زنان، چه در غرب و چه در کشورهای اسلامی، در اعتراض به برخی نابرابری‌های اجتماعی شکل گرفتند اما با گذشت زمان، به جریانی فرهنگی تبدیل شدند که بر اساس انگاره‌های مشخص اعتقادی، به تحلیل نابرابری‌های زنان و آرمان‌های زنانه پرداختند. امروزه، واژه فمینیسم به دفاع از حقوق زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می‌شود (متمسک، بی تا).

در چندسال اخیر اصطلاح "فمینیسم اسلامی" به ادبیات دفاع از حقوق زنان وارد شده است. شاید کشور مصر اولین کشور اسلامی باشد که اندیشه‌های فمینیستی به آن راه یافته است. از مهم‌ترین آثار فمینیستی این دوره، اواخر قرن ۱۹ میلادی، می‌توان به کتاب «المرأة والمرأة الجديده»^۴، نوشته قاسم امین، اشاره کرد. وی سعی نموده بر اساس دیدگاه تجددگرایانه، به تفسیر و تأویل آموزه‌های دینی بپردازد. متمسک، بی تا) فمینیست اسلامی معتقد است برای مقابله با سکولار کردن جامعه و اسلام، باید به اسلامی کردن مجدد جامعه دست زد چون خطر اصلی غرب برای جامعه اسلامی، نه سیاسی و اقتصادی بلکه فرهنگی است. در این میان، زنان نقشی اساسی دارند چون حاملان

از اواخر سال ۱۹۷۰ فمینیسم و نظرات اندیشمندان این جنبش به طور جدی وارد مباحث معماری گردید. برای مثال طی سال‌های ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ کمیته انجمن زنان لندن^۱ و در اواسط سال ۱۹۸۰ گروه برنامه ریزی زنان لندن^۲ و همچنین به سال ۱۹۸۷ گروه سرویس طراحی زنان^۳ در شهر لندن به منظور تهیه و آماده نمودن منابع و اطلاعات لازم درباره زنان، جهت استفاده در ساخت محیط تاسیس شد. در ادامه تحقیقاتی توسط انسان شناسان فمینیست در حوزه‌های "خصوصی"^۴ و "عمومی"^۵ انجام گرفته است که در این رابطه کار "شرلی آردنر"^۶ - به عنوان مثال - واجد اهمیت است. این پژوهش توسعه مطالعاتی است که فضاهای متفاوت فرهنگی متعلق به مردان و زنان و نقش ویژه فضا در نمادینه کردن^۷ و حمایت و پشتیبانی روابط جنسیت آزمون کرده است (Ardener, 1993, 112).

روش تمقیق

در حال حاضر کسانی که در معماری به موضوع زنان توجه دارند از کار فمینیست‌ها در سایر زمینه‌ها از جمله جغرافیا، انسان شناسی، مطالعات فرهنگی، نظریه فیلم، تاریخ هنر، روانکاوی و فلسفه الهام می‌گیرند. از اینرو هدف بررسی عمیق پدیده فمینیسم در ارتباط با معماری ملحوظ گردید و آنچه لزوم انجام این تحقیق را بیان می‌کند، یافتن خاستگاه و حلقه اتصالی فمینیسم و معماری به جهت کمک به شناخت علاقمندان این پدیده که عمری حدود سه دهه دارد می‌باشد. در این مقاله ابتدا به تعریف فمینیسم و نظریات آن پرداخته خواهد شد و سپس بحث حول محور فمینیسم و معماری ادامه یافته و هدف یافتن پاسخ به این پرسش است که دلایل عدم موفقیت فمینیسم در تاثیرگذاری بنیادی بر معماری چیست؟ روش توصیفی و بررسی علی پس از وقوع معلول می‌باشد. ابزار به کار رفته برای جمع آوری اطلاعات، منابع کتابخانه بوده است.

تعریف فمینیسم^۸

فمینیسم، جنبشی سازمان یافته برای دست یابی به حقوق زنان برای دگرگونی جامعه است؛ که هدف آن، صرفاً تحقق برابری اجتماعی زنان نیست، بلکه دفع انواع تبعیض و ستم نژادی است. همه گرایش‌هایی که زیر چتر گسترده این جنبش گرد آمده‌اند، بر این باورند که زنان با بی عدالتی و نابرابری روبه‌رو شده‌اند، اما درباره علل ستم بر آنان، تحلیل‌های مختلفی ارائه می‌دهند و بر همین پایه، راهبردهای متفاوتی نیز پیشنهاد می‌کنند (آبوت، ۱۳۸۰، ۳۲۲). فمینیسم به عنوان یک

اصلی فرهنگ تلقی می‌شوند. فمینیست اسلامی در صدد حاضر نمودن زن در صحنه مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نیز ارایه الگویی از زن است که ضمن حفظ حریم عفاف، مانند مردان حضوری فعال در عرصه مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی پیدا کند و این، آرمان و ایده آل طیف زنان مذهبی است. فمینیست‌های اسلامی مباحث و نظریات خود را بیش‌تر بر نسبت فرهنگ استوار می‌کنند بدین معنا که هر جامعه‌ای برای حل مسایل و مشکلات خود، پاسخی بومی دارد که باید در قالب فضای فرهنگی خود مورد قضاوت قرار گیرد. از این لحاظ می‌توان گفت فمینیست‌های اسلامی، تا حدودی متأثر از نظریات پسا مدرنیسم هستند. (ظهراپی کلانتری، ۱۳۸۴، ۸۵)

تاریخ انسان شناسی فمینیسم

تاریخ انسان شناسی فمینیستی را می‌توان در سه مقوله زمانی گنجانند. اولین مقوله از ۱۸۵۰ تا ۱۹۲۰ است و این دوره را می‌توان اولین موج فمینیسم نامید که آن حرکت سازمان یافته و حرفه‌ای زنان برای احقاق حقوق خود، از جمله داشتن حق رای بود (نرسیسیاس، ۱۳۸۳، ۱۲۸-۱۲۷). موج اول جنبش فمینیست در صدد مخالفت با نابرابری‌های قانونی مردسالاری و وابستگی تحمیلی زنان به مردان بود. دومین موج فمینیسم از حدود سال ۱۹۲۰ شروع شد و تا سال ۱۹۸۰ ادامه پیدا کرد. در این موج دو واژه جنس و جنسیت کاملاً از هم مجزا و منفک شد، چراکه تا قبل از این تاریخ دو واژه جنس و جنسیت به جای یکدیگر به کار می‌رفت. در این موج "جنس" به معنی تفاوت

های زیست‌شناسی به کار گرفته شد و "جنسیت" چیزی بود که بر اثر فرهنگ شکل می‌گرفت. این موج به فهمیدن علت متفاوت بودن زنان از مردان، نسبت به چگونگی امکان کسب منزلت و مقام اجتماعی مساوی نسبت به مردان اهمیت بیشتری می‌داد. اختلاف میان موج اول و موج دوم نهضت آزادی زنان را می‌توان در تغییر کانون توجه از برابری به تفاوت، از خطاب قرار دادن نابرابری‌های موجود به خطاب قرار دادن اختلاف‌های موجود میان زنان و مردان و زنان با یکدیگر خلاصه کرد. موج سوم فمینیسم از سال ۱۹۸۰ شروع و تا به امروز ادامه دارد. که در آن پرسش‌های فمینیستی از طرف زنان فعال و دانشمندان مطرح شده و راه حل و پیشنهاد ارایه میشود. در موج سوم مسایل جدیدی به بحث گذاشته شد. مسایلی از قبیل وضعیت زن در جوامع غیر صنعتی و اروپایی و مسایلی مربوط به نژاد، طبقه، قومیت، منزلت اجتماعی، اقتصادی، دین و غیره که باعث شد تا مشخص شود همه زنان به صرف زن بودن نمی‌توانند نیازهای یکسان و متحدالشکلی داشته باشند. آنچه ضرورت پرداختن به تاریخ انسان شناسی فمینیسم را ایجاد می‌کند نمایانند خاستگاه و همچنین مقطع زمانی نفوذ این تفکرات به حوزه معماری است. تاریخ انسان شناسی فمینیسم را می‌توان به صورت جدول ۱ جمع بندی نمود.

نظریه‌های فمینیستی

نظریه‌های فمینیستی را می‌توان در چهار گروه فمینیسم اصلاح طلب (لیبرال)، فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم انقلابی (رادیکال) و

جدول ۱. تاریخ انسان شناسی فمینیسم

دوره ها	مقطع زمانی	محور جنبش	مباحث	نتیجه
موج اول	۱۸۵۰-۱۹۲۰	برابری طلبی بین زنان و مردان	۱- تلاش برای تساوی حقوق بین زنان و مردان ۲- مبارزه با وابستگی تحمیلی زنان ۳- مخالفت با نابرابریهای قانونی مردسالاری	۱- تبیین تفاوت نقشها براساس ویژگیهای زیست شناختی ۲- ضرورت پژوهش توسط زنان
موج دوم	۱۹۲۰-۱۹۸۰	بررسی دلایل تفاوت بین زنان و مردان	۱- تعریف مجدد زن از دیدگاه زنان ۲- بررسی نقش تاثیر فرهنگ با منفک کردن آن از عوامل زیست در رشد اجتماعی فرد ۳- بررسی خلق و خوی جنس ها و موقعیت زنان و مردان در جوامع مختلف ۴- زیر سوال بردن تحقیقات انسان شناسی مرد محور	تعریف دقیق دو واژه جنس و جنسیت و تفکیک آنان از یکدیگر
موج سوم	تاکنون-۱۹۸۰	وضعیت زنان در جوامع غیر صنعتی و اروپایی	۱- جنس به عنوان یک مقوله اجتماعی ۲- طرح مسائلی مانند نژاد، طبقه، قومیت و... ۳- طرح پرسشهای فمینیستی از طرف زنان فعال و دانشمندان و ارائه راهکارها	۱- تبدیل مطالعات زنان به مطالعات جنسیت (۱۹۹۰) ۲- ورود مقوله جنسیت بطور جدی به مباحث علمی ۳- زنان به صرف زن بودن نمی‌توانند نیازهای یکسان داشته باشند

فمینیسم سوسیالیستی تقسیم کرد. این تقسیم بندی می تواند به عنوان پشتوانه نظری جامعه شناسی یا مردم شناسی جنسیت معرفی شود.

فمینیسم اصلاح طلب

فمینیست های اصلاح طلب نابرابری موجود در بین زنان و مردان را نتیجه عدم وجود ساختارهای فرصت برابر برای زن و مرد در اجتماع می دانند. آنها به تقسیم کار براساس جنس و همچنین وجود دو فضای خصوصی^{۱۳} برای زنان و فضای عمومی^{۱۴} برای مردان اعتقادی ندارند و با آن مخالفت می کنند. از نظر این گروه از فمینیست ها، فضای خصوصی برای زن مملو از تقاضاهای تمام نشدنی است، فضایی که در آن زنجیره ای از کارهای خانه داری که بی اجر و مزد انجام میشود وجود دارد. نابرابری جنسیتی به واسطه وجود همان نظامی است که فضای خصوصی را برای زن خلق می کند و به او مسئولیت هایی خاص در این فضا می دهد و همسران آنها را از کار طاقت فرسای فضای خصوصی معاف می کند. فمینیست های اصلاح طلب دلیل این وضعیت را در ایدئولوژی جنس گرایی^{۱۴} می دانند.

فمینیسم مارکسیست

فمینیست های مارکسیست عدم برابری اجتماعی را جایگاه زنان بعنوان بخشی از یک نظام استثمار پیچیده طبقاتی در نظر می گیرند، که در این نظام زنان به واسطه جنسیت و نیز جایگاه طبقاتی استثمار می شوند و هم توان استثمار زنان دیگر را دارند. این گروه از فمینیست ها ستم بر زنان را جزیی از شیوه تولید سرمایه داری می دانند. چراکه زنان نیروی کار مفیدی به شمار می آیند که در زمان مناسب می توان از آنها استفاده ارزان نمود. در جوامع پیشرفته، خانواده انعکاس گر نظامی از نقش های مسلط (مرد) و تحت سلطه (زن) است. (نرسیسیاس، ۱۳۸۳، ۱۳۷) محور اصلی توجه فمینیست های مارکسیست، توجه به نقش اختلافات طبقاتی و تحول ابزار تولید در وقوع تحولات فرهنگی و اجتماعی است. این فمینیسم حاصل تلاش زنانی است که مارکسیسم را گسترش دادند تا از عهده توضیحی قابل قبول برای فرودستی و بهره کشی از زنان در جوامع سرمایه داری برآیند. هر چند که خود معترف هستند نظریه مارکسیسم در شکل اولیه خود، قادر به توضیح قابل قبولی در این مورد نیست. (توحیدی، ۱۳۷۶، ۱۰)

فمینیسم انقلابی

معتقدان به این نظریه ارزش بسیار والایی برای زنان قایل هستند و علیه ستمگری که نسبت به آنان در اجتماع روا میشود سخت مخالفت

می کنند. آنها معتقدند که در نهادهای مختلف موجود در جوامع انسانی، انسان هایی هستند که گروه دیگر از انسان ها را تحت سلطه خود درمی آورند اما بنیادی ترین و مهم ترین ساختار در این طیف مربوط به ساختار ستمگری به زن است که ریشه در نظام پدرسالاری دارد. در نظام پدر سالاری گروهی از انسان ها، فرصت های زندگی، پیشرفت و یا اتفاقات طبیعی را که برای دیگران اتفاق می افتد به نفع خودشان تحت کنترل و نظارت در می آورند و این همان پدیده خشونت است. آنها تفاوت های زیست شناختی میان مردان و زنان را به کلی انکار نمی کنند و تنها نسبت به تعبیری که از این تفاوت ها شده است اعتراض دارند.

فمینیسم سوسیالیست

بدنه نظری فمینیسم سوسیالیستی از عواملی مانند پدرسالاری، سرمایه داری و تسلط تشکیل شده است. فمینیسم سوسیالیستی با ترکیب و تعدیل نظریه های فمینیسم انقلابی و مارکسیستی و اضافه کردن نظریه های خود، گامی دیگر در ادبیات فمینیستی برمی دارد. فمینیسم سوسیالیستی را بنا بر موضوع های مورد توجه آن می توان به دو مقوله تقسیم کرد:

- گروهی که در پی توصیف نظام پدرسالاری سرمایه دارانه هستند. واژه پدرسالاری از ادبیات مربوط به نظریه پردازان انقلابی بنا بر توجیه و تعدیل فمینیست های سوسیالیست گرفته شده و واژه سرمایه داری، مربوط به اندیشه های موجود در فمینیسم مارکسیستی است که تاکید بر توصیف سیستم طبقاتی در نظام سرمایه داری و متعاقباً تاثیر آن به صورت ستم بر زنان را در کارنامه خود دارند.

- گروه دیگر از فمینیست های سوسیالیست مبنای نظری خود را بر پدیده تسلط استوار می کنند. این گروه معتقدند که پدیده تسلط، خود منتج از سلسله مراتب جهانی ملل مختلف است و می کوشند تا صور مختلف ستمگری اجتماعی را در این سلسله مراتب جهانی تبیین و تحلیل کنند. دیدگاه آنها در مورد موضوع ستمگری در قبال زنان، جنبه جهانی دارد. آنها به خوبی آگاه هستند که ستمگری بر زنان ممکن است هم از طرف مردان و هم از طرف زنان بر زنان دیگر اعمال شود. (نرسیسیاس، ۱۳۸۳، ۱۴۴-۱۳۹) هر دو گروه هم به پدرسالاری سرمایه دارانه و هم تسلط به ماتریالیسم تاریخی که بنیاد نظریه اجتماعی مارکسیستی است اعتقاد دارند و اینکه شرایط مادی زندگی بشر زیربنای الگوهای تجربه، شخصیت و افکار انسان است و می توان آن را روبرونای زندگی بشری نامید (ریتر، ۱۹۸۸). در ادامه جداول ۲ و ۳ به مقایسه نظرات فوق می پردازد.

جدول ۲. تشابه و تفاوت های موجود بین نظریات فمینیستی

تفاوت ها	تشابه ها	نظریات فمینیستی
۱- درک و بیان علل سرکوب زنان. ۲- توجه به جنبه های خاص و متفاوتی از زندگی زنان و طرح پرسشهای متفاوت ۳- ارائه راهکارها.	همگی ستم بر زنان را مسئله اصلی و بنیادین می دانند و در این که زنان سرکوب میشوند و این سرکوب مسئله مهمی است اتفاق نظر دارند.	۱- اصلاح طلب ۲- انقلابی ۳- مارکسیست ۴- سوسیالیست

جدول ۳. جدول مقایسه ای نظریات فمینیستی

عنوان	نوع ستم	علل و ریشه های سرکوب	راهکار پیشنهادی
اصلاح طلب	اقتصادی	۱- نابرابری حقوق مدنی. ۲- نابرابری فرصتهای آموزشی. ۳- تقسیم کار بر اساس جنس. ۴- جداسازی و تفکیک فضاهای عمومی و خصوصی	۱- داشتن فرصتهای مساوی اقتصادی برای هر دو جنس ۲- مبارزه با جنس گرایی ۳- آزادی در گزینش روش زندگی. (جنس زن به حقوق انسانی او ربطی ندارد و حقوق طبیعی و سلب نشدنی مرد را دارد.)
انقلابی	جنسی	۱- نظام مردسالاری که فرصتهای زندگی و پیشرفت و... را به نفع مردان تحت کنترل و نظارت در می آورد. ۲- اعتراض به نحوه تعبیر تفاوت های جنسی بین زن و مرد.	۱- مبارزه با هر چه بوی مردسالاری می دهد. ۲- تشکیل اجتماعات زنانه برای ارتباط هر چه بیشتر زنان. ۳- گسترش شرکت زنان در فعالیتهای اقتصادی. ۴- جدایی طلبی
مارکسیست	طبقاتی	۱- شیوه تولید در نظام سرمایه داری. ۲- ادعای مالکیت ابزار تولید از سوی مردان. ۳- زنان به عنوان نیروی کار مفید و ارزان.	۱- دگرگونی بنیادی اقتصاد (این گروه از فمینیستها توجهی به ماهیت زیست شناختی زنان ندارند و اطاعت زنان از مردان را ریشه در مسائل اقتصادی می دانند)
سوسیالیست	اقتصادی- طبقاتی	۱- نظام پدرسالاری و سرمایه داری توامان ۲- تسلط ماتریالیسم تاریخی.	دگرگونی بنیادی مالکیت ابزار تولید و شکل زندگی اجتماعی

مقایسه نظریات فمینیستی

نقد فمینیسم

فمینیسم، حتی در بهترین نوع برداشت (فمینیسم اسلامی)، در موارد زیادی با اصول اسلامی هم خوانی ندارد و از نظر جامعه ایرانی مطرود است. مشکل زنان در جوامع اسلامی، به ویژه ایران، از یک طرف به فرهنگ اجتماعی و سنت ناصواب و عدم اجرای صحیح قوانینی اسلام بر می گردد و از سوی دیگر، به سبب عدم شناخت زنان از حقوق اجتماعی و اسلامی خودشان است. زنان به دلیل این که ابزار و امکانات لازم برای اجرای قوانین را در دست ندارند، دچار محرومیت و ظلم می گردند. این بدین معنا نیست که زن مسلمان برای احقاق حقوق خود به فمینیسم پناه ببرد چون اسلام از نظر محتوا و اصول، غنی است و برای حفظ و صیانت زن، نیازی به فمینیسم نمی بیند. بسیاری از فمینیست های اسلامی تفاوت های زیست شناسانه زن و مرد را طبیعی می دانند و تأثیر این تفاوت ها را در برخی موارد می پذیرند. آنان باید به تأثیر این تفاوت ها در سایر موارد نیز توجه بکنند و این همان پذیرش تناسب میان تکوین و تشریح است. درست است که فمینیسم به عنوان

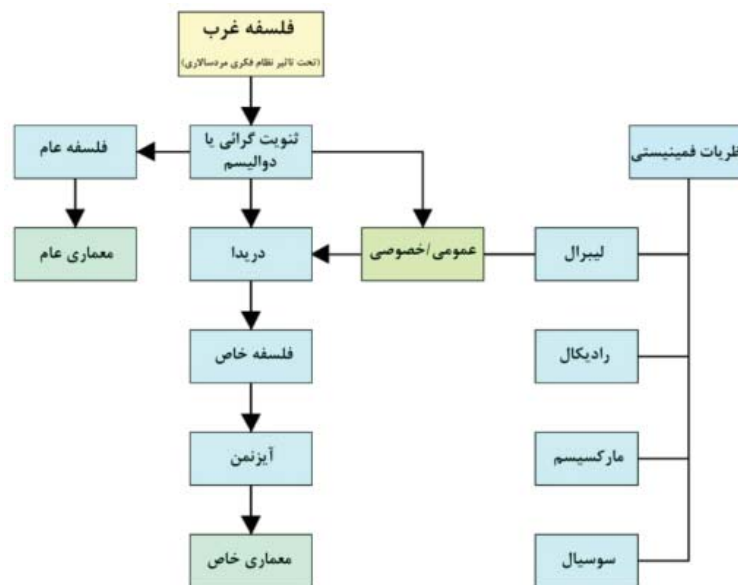
یک پدیده، در جوامع اسلامی، کم و بیش ظهور کرده و توانسته است تا حدودی دیدگاه جامعه را نسبت به مسایل زنان به خود معطوف سازد اما باید توجه کرد که دامنه این فعالیت ها تا آن جا نتیجه بخش خواهد بود که به بافت مذهبی و اعتقادی جامعه آسیبی نرساند.

فمینیسم و معماری

با جمع بندی مطالب فوق و تمرکز روی نظریات فمینیست های لیبرال می توان گفت این گروه شکاف موجود بین قلمرو عمومی و خصوصی (خانگی) را هدف قرار داده و معتقدند که تمایز این دو قلمرو از یکدیگر حرکتی موزیانه است که در قرن نوزدهم یک نوع منطق تراشی برای استثمار زنان بوده است. پژوهش های مردم شناسی نشان می دهد در اغلب فرهنگ ها، زنان را به قلمرو خانگی (خصوصی) و مردان را به قلمرو عمومی منتسب می کنند و به نظر می رسد میزان فرودستی زنان در هر جامعه با درجه جدایی عرصه های عمومی و خصوصی در آن جامعه ارتباط مستقیم دارد. فمینیست های لیبرال ریشه تبعید زنان به

کردن هنجارهای عقلانی برتر با قاعده مندی جدید، سیستم های دوگانه اجازه بدهند چیزها تنها "شبیبه" یا "غیرشبیبه" طبقه مسلط بشوند (See: Groze, 1989, 52). ژاک دریدا گونه ای مفهوم فمینیسم را در معماری رواج داد و با مطرح کردن «گفتمان غیر» مفاهیمی همچون «کثرت گرایی»، «ضد دوگانگی»، «عدم قطعیت»، معماری را به سمت مفاهیمی از جمله: حذف مرز بین معماری و زندگی، ارزش گذاری به غیر، تاکید بر محتوی و غیره سوق داد (Golo Faro, 1999). همان گونه که دریدا مدعی است، کشاندن معماری به عمق فلسفه و در عین حال آشکار نمودن استعاره معماری در فلسفه، امکان می دهد که «دیگر صداها به سخن درآیند» و این خود می تواند زمینه ای برای کنار نهادن معمار و تاریخ سنتی معماری، به عنوان موانعی بر سر راه دست یابی و تحقق روش های معنادهی جدید باشد. این نگرش همچون نگرش فمینیست ها به هنر امکان می دهد تا معماری جایگاه خود را در کنار دیگر شکل های هنری در تاریخ اندیشه ثبت کند. به تبع "دریدا" اولین قدم در فرایند واسازی، استراتژی وارونه کردن (معکوس) شرایط دوتایی خواهد بود. به طوریکه واژه اشغال موقعیت منفی در یک جفت، در موقعیت مثبت و واژه مثبت در موقعیت منفی جای داده شود. وارونه سازی جفت ها کلید کار فمینیست هایی است که هدفشان ارزشیابی مجدد اهمیت سمت مونث در یک جفت می باشد در حقیقت آنچه به عنوان مشکل نمود می یابد نظام ارزشی حاکم بر تقابل های دوتایی می باشد.

حوزه خصوصی را در زیست شناختی می دانند و معتقدند چون زنان به صورت نمادین همواره تداعی گر طبیعت بوده اند و طبیعت تحت سلطه مردان است لذا زنان به قلمرو تحت سلطه (حوزه خصوصی) تعلق دارند. براساس نظریات این گروه، قلمروهای عمومی و خصوصی دو دنیای جداگانه نیستند بلکه عرصه های تاثیر متقابل هستند و رابطه میان این دو عرصه متغییر و نیازمند بررسی می باشد. (کاظمی، ۱۳۸۶) در حقیقت آنچه محل بروز اشکال در تفکیک عرصه ها می شود ریشه در ثنویت گرایی^{۱۵} دارد که با اندیشه های مبتنی بر تقابل های دوتایی یا همان نظام های فکری دو ارزشی دارای ارتباط تنگاتنگ است. از دیدگاه فمینیستی، ثنویت گرایی به معنای ساختن جهان برمبنای تقابل دوگانه سفید/سیاه، خوب/بد، عمومی/خصوصی و زن/مرد و مانند آن است که در بطن نظام مردسالاری است و فلسفه غرب کماکان زیر سیطره این دیدگاه قرار دارد. از میان کسانی که ثنویت گرایی را به چالش کشیدند می توان به ویتگن اشتاین^{۱۶} و ژاک دریدا^{۱۷} اشاره نمود. دریدا نقطه اتصالی بین نظریات فمینیسم لیبرال و معماری می باشد (شکل ۱) در حقیقت تلویح ضمنی درون کار فمینیست هایی نظیر "سوزاناتوری"^{۱۸} (Torre, 2000, 140)، "الیزابت ویلسون"^{۱۹} (Wilson, 2000, 146) و "گریسلدا پولاک"^{۲۰} (Pollak, 2000, 154) را به عنوان واسازی^{۲۱} تضاد^{۲۲} مذكر / مونث از حیثه های جداگانه، استراتژی هایی هستند که به عنوان بخشی از پروژه روشنفکرانه ژاک دریدا فیلسوف فرانسوی می باشند. کسی که هدفش ارایه راه هایی بوده است که به جای جایگزین



شکل ۱. نمودار ارتباطی بین فمینیسم و معماری

ساخته می شود. و من معنی مشابه را نشان داده ام، که یک ساختمان از مرد نتیجه گرفته شده است، در واقع شکل، اعضا و اندازه های بدن مرد است به شما نشان خواهیم داد که چطور به ساختمان - از طریق مشابهت با اعضا و فرم بدن مرد - فرم و استحکام بخشیده شده است. می دانید همه ساختمان ها به اعضا و معبرها (راه های ارتباطی) نیاز دارند، و باید مطابق خاستگاهشان فرم داده شوند سیمای داخلی و خارجی ساختمان به طور موثر مرتب شده اند به طوری که اعضا و معابر بطرز شایسته مکان یابی شده اند. دقیقاً مانند بخشهای داخلی (درون) و خارجی (بیرون) و اعضای بدن مرد که درست هستند.» (Filarete, 1461, 12)

دیانا آگوست (Agregst, 1993, 358) در قرن بیستم، نیز با یک رویکردی انتقادی به این موضوع پرداخته عنوان نموده:

«برای محروم شدن هر چیزی، وجود دو مسئله ضرورت دارد: چیزی در درون (ذات) و چیزی در خارج (بیرونی). در ایدئولوژی معماری (غرب) چنین درون یا هویت محروم کننده ای وجود دارد. چرا که بناهای معماری غرب براساس متون و قوانین رشد یافته در رنسانس است که خود بازخوانی از قوانین کلاسیک می باشد (Clement, 1975, 6). این ایدئولوژی چیزی است که آن را "سیستم معماری" می نامیم. این درون (هویت) طی تاریخ دستخوش تغییر شده، بعضی زمان ها عمیق تر از اوقات دیگر، و حتی از دهه های اوایل قرن حاضر (قرن بیستم) تغییرات غیره منتظره ای در آن پدید آمده است. با این حال هنوز در بسیاری از پایه های فکری معماری غرب نمود دارد.»

بنابراین رابطه مقایسه ای بین معماری و بدن انسان این اعتقاد را بیان می کند که قوانین طبیعی زیبایی و طبیعت به معماری انتقال یافته اند. بنابراین بدن یک میانجی، یک فرمی از "مبدل" شده است (Agregst, 1993). با این اوصاف می توان عنوان نمود سیستم معماری از درون^{۲۷} با یک منطق آرمانگرایانه ای مشخص می شود که می تواند تظاهر به تناقض و انکار نماید از اینرو برپایه واپس زدن یکی از دو واژه مقابل (مرد/زن) بنا می شود. این بهترین نمایش از واپس نهادن زن است. زن حذف می شود، چرا که شایسته نظم های^{۲۸} نمادین نیست. بیرون خط است، در شکاف سیستم های نمادین، ساحره، روانی و بیگانه نامیده شده است (Clement, 1975, 6). معماری بیرون از جایی است که او قرار دارد. زن با قبول عدم تجانس و به همراه داشتن بی اثر بودن که به مفهوم مثبت ذکر می شود می تواند خود را خارج از سیستم معماری جای دهد. در قلمرو ایدئولوژیکی معماری، این به منفی سازی "سیستم معماری" و در برداشتن تکذیب، حذف، پنهان بودن و سرکوب دلالت می کند. این بحث روانشناسانه و تاریخی، عدم تجانس و نفی کردن زن رابه هم می پیوندد. زن به عنوان نماینده عدم تجانس - به واسطه

بحث دیالکتیک یا تقابل های دوتایی نظیر روز و شب، ذهن و عین، زشت و زیبا، خوب و بد، زن و مرد، به عنوان یک فلسفه عمومی از گذشته های بسیار دور در فلسفه غرب وجود داشته است و قدمت آن به سقراط، پدر علم فلسفه (۳۹۹-۴۷۰ ق.م) میرسد که توسط شاگردش افلاطون دنبال شده است. در بحث دوگانگی ها از زمان افلاطون تاکنون همواره یکی بر دیگری ارجحیت و برتری داشته است. و این طرز تفکر تاکنون نظام مسلط اندیشه بشری بوده است (سبحانی، ۱۳۷۷، ۳۴).

در واقع اندیشه حاکم در فلسفه غرب همواره قایل به ارجحیت و برتری مرد نسبت به زن بوده است. این اندیشه مسلط بر اندیشه بشری که برپایه آن در تقابل دوتایی مرد و زن، همواره مرد نسبت به زن برتری و تفوق داشته و اینکه در حقیقت زن توسط مرد تعریف می شود، تأثیر قابل توجهی در جنسیتی شدن نظریه معماری داشته است. تعدادی از مورخان فمینیست پیرو روشهای اصلاح طلبانه بدنال تحقیقات و مطالعات گسترده درسی سال اخیر، از طریق بازخوانی متون معماری به ویژه "ده رساله در باب معماری" لئون باتیستا آلبرتی، "مقاله در باب معماری"^{۲۹} فیلاتره و فرانچسکو دی جورجیو^{۳۰}، والته ویتروویوس، کسی که هشت کتاب در باب معماری او پایه همه متون رنسانس است استدلال می کنند که معماری با نادیده گرفتن و حذف زن و بدن او، دارای ماهیت جنسیتی شده در تاریخ، نظریه و طراحی می باشد (Boutelle, 1997, 79-87). که در ادامه تعدادی از این نظریه ها و نتایج حاصل از تحقیقات انجام یافته مطرح می گردد.

ویتروویوس در عصر رنسانس، به وضوح ثابت می کند بدن انسان به عنوان یک مدل برای معماری است به ویژه در فصل "تقارن در معابد و بدن انسان"^{۲۵} جایی که تقارن به متناسب بودن وابسته است. متقارن شدن، یک ویژگی اساسی در طراحی معابد و متناسب شدن، مطابقت همه محاسبات یک کاری عیب است.

«بدون تقارن و تناسب، اگر ارتباط دقیقی بین اعضا همانطور که در یک مرد خوش اندام است وجود نداشته باشد، اصول طراحی نمی تواند وجود داشته باشد. گذشته از این محاسبات برای ساختمان ها همگی از اعضای بدن منتج شده اند. طرح یک معبد بستگی دارد به تقارن، اصولی که باید به دقت توسط معمار رعایت شود. است.....بدون تقارن و تناسب نمیتواند اصولی برای طراحی معبد وجود داشته باشد. همان طور که در نمونه یک مرد خوب اندام است (Vitruvius, 1485, 13).

فیلاتره نیز با این اطمینان بیان می کند نه تنها معماری مستقیماً با پیکر (شکل) انسان اتصال دارد بلکه زمانی که از پیکر انسان یا بدن صحبت می شود، منظور پیکر مرد است:

« همانطور که گفته ام: ساختمان مانند یک مشابه برای پیکر انسان

بدنش و انکار تاریخی جنسیت - در تجانس با اجتماع، جلوه ونمود منفی دارد (Kristeva, 1971, 7).

دولارس هیسن^{۲۹} در که مورخ، برنامه ریز و یکی از فمینیست های مادی گرای آمریکا است زمینه نقد طراحی معماری برپایه تفکرات پدر سالارانه اقداماتی انجام داده است دگرگونی کاملی را در خانه ها، محله ها و شهرها پیشنهاد می کند. هیدن چگونگی خصوصیات مسلم تبعیض محیط مصنوع در برابر زنان، نظیر خیابان های نامهربان، نمادهای جنسی در تبلیغات و بازارهای فروش را تعیین می کند. لذا زودودن سیمای جنسی و جایگزین کردن آن با تسهیلات نگهداری کودک، خانه های امن و حمل و نقل عمومی بهتر برای تضمین یک جامعه با تساوی بیشتر را، پیشنهاد می کند (Rendell, 2000, 225). موارد مطرح شده به عنوان نمونه هایی از نوع تفکرات فمینیستی ونحوه تاثیر نتایج حاصل از تحقیقات پیروان و اندیشمندان این گروه در حیطه معماری است. بدیهی است چگونگی تظاهر این تفکرات در طراحی معماری و آثار معماران در مجال این مقاله نمی گنجد اما آنچه که حایز اهمیت است آشنایی با رویکرد ونحوه نگرش متفکران حوزه فمینیسم در معماری است که برای پژوهشگران این حوزه در تبیین موقعیت وتعیین زاویه پردازش به موضوع مفید خواهد بود.

جمع بندی و تملیل آرا

در جمع بندی مطالب فوق می توان بیان نمود در حقیقت فلسفه عمومی - دوالیسم - با تاثیر گذاری در نظریه معماری منشا ایجاد یک نوع معماری عمومی گردید که تا همین اواخر جایگاه و منزلت خود را بدون چالش حفظ نموده است. نوعی معماری عمومی که در آن زن حضور بارز نداشته و عدم حضور اونیز ابدا به عنوان پرسش مهمی مطرح نبوده است. در نیمه دوم قرن بیستم فلسفه مدرن و مکتب اصالت وجود ژان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) توسط مکتب ساختارگرایی^{۳۰} که توسط فردیناند دو سوسور، زبان شناس سویسی و لوی استراوس، مردم شناس فرانسوی مطرح شد مورد پرسش قرار گرفت. سپس ژاک دریدا زبانشناس و فیلسوف (۱۹۳۰) مکتب فکری ساختارشکن را پایه گذاری کرد. دریدا با ساختارگراها مخالف است و معتقد است که وقتی به دنبال ساختارها هستیم از متغیرها غافل می مانیم، فرهنگ و شیوه های قومی هر لحظه تغییر می کند، پس روش ساختارگراها نمی تواند صحیح باشد (قبادیان، ۱۳۸۲، ۱۴۰). دریدا با نظام تقابل های دوتایی زبان به بررسی منشا برتری یک قطب بر قطب دیگر می پردازد. این نظام زبانی معنایش را از همین تقابل ها و نفی یکی توسط دیگری می گیرد. به باور دریدا مشکل از نظام های اندیشه ای است که بر بنیاد یقین مطلق و اصل اولی استوار است. در این تقابل ها زن

در مقابل مرد نوعی نه مرد، کژی و ناهنجاری از الگویش که مرد است محسوب می شود (ایگلتون، ۱۳۸۱). هدف دریدا ساختار شکنی این نظام است و جایی که میشل فوکو کثرت قدرت را طرح می کند او هم دلیلی نمی بیند مفهومی بر مفهوم دیگر برتر دانسته شود. ژاک دریدا، وحدت ارسطویی این نظام را زیر سوال می برد و به آن نام نرینه معنا بنیاد می دهد. این نظام نرینه معنا بنیاد می پندارد می تواند دسترسی بلافصل را به حقیقت و حضور کامل اشیا امکان پذیر کند. فلسفه مطرح شده توسط دریدا به عنوان یک فلسفه خاص زمینه شکل گیری مکتبی در معماری گردید که مکتب معماری ساختارشکن نام دارد که به عنوان معماری خاص مطرح است. پیتر آیزنمن به عنوان اولین کسی که تفکرات دریدا را وارد حوزه معماری نمود بر این باور است که در زندگی امروز، دوگانگی هایی مانند وضوح و ابهام، ثبات و بی ثباتی، زشتی و زیبایی، سودمندی و عدم سودمندی، صداقت و فریب، پایداری و تزلزل، صراحت و ابهام وجود دارد و نمی توان از یکی برای استتار دیگری استفاده کرد، بلکه این تقابل ها و دوگانگی ها باید در ساحت معماری به عنوان تجلی گاه شرایط زندگی امروز به نمایش گذاشته شود. آیزنمن مدعی است: «برای بودن همواره باید در برابر بودن مقاومت کرد... این تناقض معماری است» او همچنین معتقد است در گذشته و همچنین در معماری مدرن و پست مدرن آنچه که حضور داشته، تقارن، تناسب، وضوح، ثبات، مفید بودن و سودمندی بوده است. در این تقابل های دوتایی همواره یکی بر دیگری ارجحیت داشته اما آنچه که مورد غفلت قرار گرفته و غایب بوده، عدم تقارن، عدم وضوح، ابهام، منعکس کننده شرایط ذهنی و زیستی امروز باشد و آنچه که در معماری امروز مورد غفلت قرار گرفته، بخشی از زندگی امروز است. آیزنمن هم سو با اندیشه فمینیسم اروپایی به این مسئله که آیا می توان یک اثر خوب و جالب را با اتکا به پیش فرض ها (تفکر غالب=مردسالاری) شکل داد یا خیر، مورد توجه قرار داد. در نهایت باید ذکر نمود که معماری ساختارشکن به عنوان سبک فراگیر و جهانی عمر نسبتا کوتاهی داشت و از حدود یک دهه فراتر نرفت. فلسفه مطرح دیگر در این زمینه بر گرفته از مفهومی تحت عنوان فولدینگ است که به عنوان فلسفه خاص، معماری خاصی بنام معماری فلدینگ را ایجاد نمود این فلسفه برای نخستین بار توسط فیلسوف فقید فرانسوی، ژیل دلوز مطرح شد. وی همچون ژاک دریدا از جمله فلاسفه مکتب پسا ساختارگرایی محسوب می شود. دلوز نیز مانند دریدا اساس اندیشه خود را بر زیر سوال بردن بینش مدرن و مکتب ساختارگرایی قرار داد. فلسفه دلوز، فلسفه افلاطون ستیز و دکارت ستیز است. فولدینگ منطق ارسطویی را نیز زیر سوال می برد. از نظر این فلسفه، هیچ ارجحیتی در جهان و همچنین زیر بنا و روبنا وجود ندارد. فولدینگ به دنبال تعدد است و

جدول ۴. جدول دوگانه رابطه فلسفه و معماری

عمومی (GENERAL)	خاص (SPECIFIC)
فلسفه	دریاد: واسازی دلسوز: ریزوم
معماری	دیکانستراکشن (ساختراشکن) فلدینگ

می خواهد سلسله مراتب را از بین ببرد این فلسفه در پی از بین بردن دوگانگی هاست بحث فولدینگ در معماری از اوایل دهه ۱۹۹۰ مطرح شد. معماری فلدینگ نیز همانند معماری دیکانستراکشن عمر طولانی نداشت (قبادیان، ۱۳۸۲، ۱۵۰).

نتیجه گیری

در نتیجه گیری از مطالب فوق می توان عنوان نمود فلسفه به دو بخش فلسفه عمومی و فلسفه خاص قابل تقسیم است که هر کدام می تواند معماری عمومی یا معماری خاص ایجاد کند. آنچه که از بررسی های انجام یافته قابل استنتاج است این که هرگاه فلسفه خاص معماری خاص ایجاد کرده، ماحصل کار پایدار نبوده و نتوانسته فراگیر شود. اما فلسفه عمومی که منشا معماری عمومی بوده فراگیرتر و پایدارتر بوده است. اگر کل مطالب فوق را بصورت جدول و مدل زیر خلاصه نمود سه مسیر حرکت از فلسفه به معماری قابل تشخیص است.

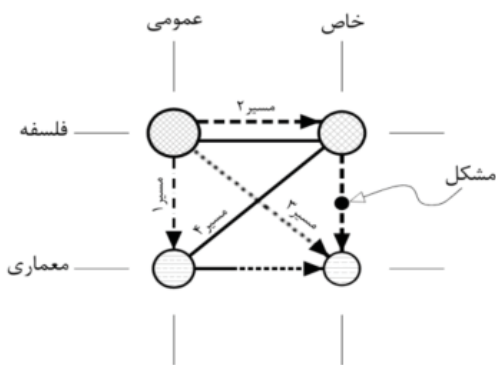
مسیر حرکت اول از یک فلسفه عمومی به ایجاد یک معماری عمومی، مسیر دوم از یک فلسفه عمومی به فلسفه خاص که منجر به ایجاد یک معماری خاص شده است و مسیر سوم از فلسفه عمومی به معماری خاص است به این معنی که یک سری مفاهیم و الگوها از یک فلسفه عمومی گرفته میشود و مستقیماً به معماری خاص تبدیل می شود. به عنوان مثال از اعداد مقدسی مانند هشت به تعداد درهای بهشت و یا مفاهیمی مانند مربع نماد زمین و دایره نماد آسمان اقتباس شده و عناصر به همان تعداد یا به همان فرم در معماری به کار گرفته می شوند و نوع خاصی از معماری ایجاد می شود.

مسیر چهارم حرکت از یک فلسفه عمومی و رسیدن به یک فلسفه خاص، ایجاد یک معماری عمومی و در نهایت رسیدن به یک معماری خاص است که مد نظر بوده است. چراکه هدف در رد ارجحیت در تقابل های دوتایی رسیدن به یک نوع معماری است که در آن هم زن و هم مرد در تمام زوایای مورد توجه بوده و هر دو در بهر مندی از فضای حاصل شده احساس رضایت نمایند. نه اینکه با بیان اهمیت حضور زن

به عنوان استفاده کننده فضا و اهمیت دادن به نیازهای آنان به نوعی معماری دست یابی شود که واجد ماهیت زنانه باشد و دارای همان ایراداتی باشد که سیستم معماری امروزه با آن درگیر است. پرداختن به مطالب مطرح شده به این جهت حایز اهمیت می باشد که مشکل موجود در معماری امروز در ارتباط با موضوع جنسیت و جنسیتی شدن فضا در فاصله بین فلسفه خاص و معماری خاص اتفاق افتاده است. به عبارت بهتر مسیر حرکت مستقیم از فلسفه خاص به معماری خاص صحیح نیست. تأثیر تقابل دوتایی مرد وزن کماکان بصورت نهانی در تفکرات ساختار شکن قابل لمس است. چرا که در معماری حاصل از این مکتب فکری، تمام دوگانگی ها امکان تظاهر می یابند و در کنار هم مطرح می شوند اما به روشی که تضاد بین آنها را چشم گیرتر می کند. در حقیقت نیاز اصلی رسیدن به نوعی تفکر و معماری است که مکمل بودن دو جنس زن و مرد را که لازمه تکامل و زایش است را مطرح نماید همان گونه که در نظام خلقت نیز چنین است. لذا لازم است در مرحله بعد از واسازی دیالکتیک، با رسیدن به مبانی نظری قوی معماری عمومی حاصل گردد که بر اساس حضور هر دو جنس و تأکید بر مکمل بودن آنها پایه ریزی شده باشد.

پی نوشت ها

۱. Great London Council's Women's Committee - این کمیته با بهره گیری از یک روش علمی و انتخاب یک جامعه آماری با ادعای عدم در نظر گرفتن نیازهای زنان در اغلب طرحها و اجرای بسیاری از محیطهای اجتماعی در آن جامعه را به اثبات رسانید.
۲. London Women and Planning Group - این گروه با هدف فراهم نمودن شبکه ای از اطلاعات جهت تأثیر در سیاستگذاری مربوط به امور زنان پایتخت تشکیل یافت.
۳. Women's Design Service - به منظور تهیه و آماده نمودن منابع



شکل ۲. مدل ارتباطی بین فلسفه و معماری

- انتشارات باشگاه اندیشه، چاپ اول.
۷. قبادیان، وحید، (۱۳۸۲)، "مبانی و مفاهیم در معماری معاصر غرب"، مرکز پژوهشهای فرهنگی.
۸. متمسک، رضا، (بی تا) "فمینیسم اسلامی"، واقعیت‌ها و چالش‌ها، پایگاه اینترنتی مطالعات زنان.
۹. مرادی، جعفر، (۱۳۷۹)، "فمینیسم اسلامی"، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۰. نرسیسیاس، امیلیا، (۱۳۸۳)، "مردم شناسی جنسیت"، نشرافکار، چاپ اول.
۱۱. کاظمی شیشوان، مهروش، (۱۳۸۶)، "حوزه‌های مجزا" نماد فضاهای جنسیتی در معماری، همایش زنان معمار ایرانی، تهران.

12. Agrest, Diana, (1993), "Architecture from Without: Theoretical Framings for A Critical Practice", Cambridge, Mass.: MIT Press.
13. Ardener, Shirley (1993), (ed.), "Women and Space: Ground Rules and Social Map", Oxford: Berg.
14. Boutelle, Sara, (1977), "Women in American Architecture: A Historic and Contemporary Perspective", New York: Whitney Library of Design.
15. Clement, Catherine, La Coupable, (1975), "In la Jeune Nee, Paris: Union General d'Editions."
16. Filarete, (1461-63), "Treatise on Architecture", Translated and with an introduction and notes by John R. Spencer, New Haven: Yale University Press.
17. Golo Faro, Luca (1999), "Digital Elsenman", Birkhauser, Switzerland.
18. Groze, Elizabeth, (1989), Sexual Subversions, London: Allen & Unwin, p. xv.
19. Kristeva, Julia, Matiere, Sens (1971), "Dialectique", Paris: Editios du Seuil.
20. Pollock, Griselda, (2000), "Modernity and the Spaces of Feminity", Rendell, Jane, Barbara Penner and Iain Borden (ed.), Gender, Space, Architecture, London and New York, Routledge.
21. Rendell, Jane, (2000), "Introduction: Gender, Space, Architecture", London and New York, Routledge.
22. Torre, Susana (2000), "Claiming the Public Space: The Mother of Plaza de Mayo", Rendell, Jane, Barbara Penner and Iain Borden (ed.), Gender, Space, Architecture, Routledge.
23. Vitruvius, (1485), "The Ten Book of Architecture", Reprint from the Leoni Edition of 1755, London: Alex Tiranti, 1965.
24. Wilson, Elizabeth, (2000), "Into Labyrinth", Rendell, Jane, Barbara Penner and Iain Borden (ed.), Gender, Space, Architecture, London and New York, Routledge.

و اطلاعات لازم درباره زنان، جهت استفاده در ساخت محیط تاسیس شد. این مجموعه در مدت ۱۰ سال اخیر تحقیقات زیادی در زمینه سیستم حمل و نقل عمومی، خانه سازی و... انجام داده اند. یکی از پروژه های آنها که در نوامبر ۲۰۰۴، با همکاری شرکت معماری آنه تورنه (Anne Thorne Architect's Partnership) انجام یافت، تحقیق درباره موضوع امنیت زنان در پارکها بود.

4. Private
5. Public
6. Shirley Araener
7. Symbolising
8. Feminisme
9. Mary Welston Craft
10. Simon de Beauvoir
11. Second Sex
12. Privet space
13. Public space
14. Sexism
15. Dualism
16. Vitgen Eschtain
17. Jacques Derrida
18. Susana Torre
19. Elizabeth Wilson
20. Griselda Pollock
21. Deconstruction
22. Polarity
23. Treatise on Architecture
24. Martini's Architettura Civile e Militare- Architettura Ingegneria e Arte Militare
25. Symmetry in temples and human body
26. Diana Agrest
27. Within
28. Orders
29. Dolores Heden
30. Constructivism

فهرست منابع

۱. آبوت، پاملا، والاس، کلسر، (۱۳۸۰)، ترجمه منیژه نجم عراقی، "جامعه شناسی زنان"، نشر غزال، تهران.
۲. ایگلتن، تری، (۱۳۸۱)، ترجمه عباس مخبر، "نظریه ادبی"، نشر مرکز، تهران.
۳. توحیدی، نیره، (۱۳۷۶)، "فمینیسم اسلامی چالش دمکراتیک یا چرخشی توکراتیک"، مجله کنکاش.
۴. ریترز، جورج، (۱۹۸۸)، "تئوری جامعه شناسی"
۵. سبحانی، جعفر، (۱۳۷۷)، "فلسفه تطبیقی یا اصول دیالکتیک و فلسفه اسلامی"، نشر دانشگاه تبریز.
۶. ظهرابی کلانتری، خداداد، (۱۳۸۴)، "اسلام و فمینیسم"،

رویکردی تحلیلی به کیفیت محیط مسکونی معاصر*

دکتر مهدیه معینی**، دکتر سید غلامرضا اسلامی***

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۴/۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۰

چکیده

بستر اجتماعی - اقتصادی ایران معاصر زمینه ساز توسعه نگرش کمیت گرا به محیط مسکونی شده است. پی آمد این تفکر کاهش کیفیت محیط مسکونی بوده است. بنابراین این پژوهش، به منظور ارائه راه حل هایی برای کیفیت بخشی به محیط مسکونی بر اساس بازشناسی مفهوم کیفیت در محیط انسان ساخت و تحلیل آن با رویکردی جامع، نظریه های کیفیت - محور را در قالب سامانه ای چند لایه از نظام سلسله مراتبی تدوین نموده و رابطه درونی دو مؤلفه "مشخصه های اساسی کالبد محیط مسکونی" و "نیازها و توقعات برگرفته از ارزش های فرهنگی و اجتماعی ساکنان" را در قالب سازمانی نظام مند برای برنامه ریزی و طراحی این محیط ها تبیین می کند. با استفاده از تحلیل محتوا، مفهومی از کیفیت را در حوزه معنا شناسی یافته و با استناد به استدلال منطقی، به تعیین مراتب و مؤلفه های کیفیت محیط انسان ساخت و تحلیل کیفیت محیط مسکونی معاصر می پردازد.

واژه های کلیدی

کیفیت، رویکرد کیفیت - محور، کیفیت محیط انسان ساخت، کیفیت محیط مسکونی

* این مقاله برگرفته از رساله ی دکتری "مهدیه معینی" است که به راهنمایی آقای دکتر علیرضا عینی فر و مشاوره آقای دکتر سید غلامرضا اسلامی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران به انجام رسیده است.

** دانش آموزخته دکتری معماری، دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (مسئول مکاتبات)

Email: moeini@iauk.ac.ir

***دانشیار دانشکده ی معماری پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: gheslami@ut.ac.ir

مقدمه

«دهه های اخیر به دلیل تغییر در ویژگی های جمعیتی - اجتماعی و نگرش های فرهنگی تنوع فزاینده ای را در بازار مسکن شاهد بوده، که تأثیر بسیاری بر شکل گیری مجموعه های مسکونی داشته است.» (عینی فر، ۱۳۷۹، ۱۱۷) روند رو به رشد تقاضای مسکن و توسعه نگرش تک بعدی و کمیت گرا به محیط های مسکونی به عنوان تفکر برخاسته از زمینه ی اجتماعی و اقتصادی ایران معاصر، سبب شده است در فرهنگ معماری معاصر توجه لازم به مسأله ی بنیادین کیفیت محیط های مسکونی به معنای واقعی آن اعمال نشود، این مسئله به همراه تأثیر متقابل کیفیت محیط مسکونی بر کیفیت زندگی ساکنان، تعریف جامع و نظام مند از کیفیت محیط های مسکونی را ضروری می سازد. بر این اساس یافتن پایه های زیربنایی که بتوان آگاهانه از آنها در حوزه عمل استفاده کرد، از اهداف پژوهش های نظری در این زمینه است. در این بحث تحلیل کیفیت محیط مسکونی به عنوان یک محیط انسان ساخت بر بنیان مباحث نظری پیرامون کیفیت محیط های انسان ساخت مطرح است. زبرادر این زمینه تا "چستی کیفیت محیط های انسان ساخت" و "مؤلفه های معرف آن" شناسایی نشود، نمی توان به بحث های رویه ای نظیر "چگونگی فرایند برنامه ریزی و طراحی محیط های انسان ساخت با کیفیت مطلوب" از جمله محیط های مسکونی با کیفیت دست یافت. چرا که، ارائه راه حل هایی در زمینه بحران کیفیت محیط های مسکونی توسط طراحان، پژوهشگران و برنامه ریزان این محیط ها در طیفی از پیشنهاد های اولیه در راستای تصمیم سازی تا اتخاذ تدابیر عملی برای رفع بحران پیش از هر چیز مستلزم شناخت ابعاد این بحران است؛ که این مهم خود منوط به دریافتی عمیق از مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت و تعریف مؤلفه های کیفیت این محیط از طریق ارتباط منطقی بین دو حوزه نظر و عمل است. از طرف دیگر، هر چند غایت فعالیت شناخت در رابطه با بررسی محیط کالبدی "فهم بهتر شرایط آن" است (برق جلود، ۱۳۸۳، ۴۰) اما ماهیت چند گانه این مفهوم و تلقی رویکردهای برگرفته از بینش های متمایز به جهان هستی در مراتبی از گرایش های عینیت محور تا ذهنیت محور در رابطه با کیفیت، سبب ایجاد عدم توافق نظر در رابطه با این مفهوم گشته است؛ در نتیجه کیفیت به مفهومی نسبی با ابعاد گسترده و بار معنایی فراتر از معنای بدیهی و معمول آن مبدل شده است (گلکار، ۱۳۸۰، ۳۹). بر این اساس، هدف اصلی این نوشتار ارائه چارچوب مفهومی منسجم به منظور روشننگری مراتب کیفیت محیط انسان ساخت است که به منظور دستیابی به پایه نظری مستدل در شناخت مؤلفه های بنیادین معرف محیط مسکونی و فهم چگونگی

رابطه ی درونی آنها در ارتباط با کیفیت این محیط، در ابتدا مفهوم "کیفیت" تشریح و تدقیق گردیده است که منوط بر شناخت بنیان های فکری پایه به منظور عمیق تر شدن شناخت مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت است. آگاهی از این نظرات هر چند شرط کافی نیست اما شرط لازم برای دخول به مبحث شناخت مؤلفه های اساسی کیفیت محیط انسان ساخت بر اساس تحلیل مراتب آن در حوزه های شناختست^۲

روش تحقیق

با توجه به هدف بحث بر مبنای تحلیل کیفیت محیط مسکونی نسبت به رویکردهای نظری، در سطح اول از ساختار نوشتار، به منظور دستیابی به شناخت پایه از مفهوم "کیفیت" و همچنین یافتن ریشه ها و منابع اساسی شناخت در رابطه با رویکردهای کیفیت - محور در حوزه ی معنایی عام از روش تحلیل محتوا بهره گیری شده است. در سطح بعدی، به منظور ارائه چارچوب مفهومی جهت روشننگری مراتب نظریه های کیفیت - محور و شناخت مؤلفه های کیفیت محیط انسان ساخت از روش استدلال منطقی و در سطح سوم، نیز برای تحلیل کیفیت محیط مسکونی بر اساس مؤلفه های آن در سطح رویکرد تعامل گرا روش استدلال منطقی به کار گرفته شده است.

شناسایی مفهوم کیفیت در حوزه های معنایی عام

استنباط حاصل از تحلیل اشتراک معنایی در مجموع تعاریف مورد بررسی در حوزه های معنایی عام^۳، بر دو دریافت در رابطه به مفهوم "کیفیت" دلالت دارد؛ دریافت نخست، بیانگر قرابت مفهومی "کیفیت" با ویژگی های اساسی، صفات و حالات خاص، مشخصه های ذاتی و ویژگی های هر چیز اعم از یک شیء، یک احساس یا یک وضعیت است و دریافت دیگر دال بر این است که، این مؤلفه ها به دلیل تعین درونی شان باعث متمایز کردن یک چیز^۴ از انواع دیگر می شوند و معیار هایی برای ارزشیابی و قضاوت در رابطه با درجه خوبی و برتری یا فروتری چیزها در قیاس با یکدیگر به دست می دهند. همچنین "کیفیت" به دو وجه اشاره دارد؛ وجه عینی یا وجه ذهنی که از دو منبع "خود" فرد یا خود "شیء" نشأت می گیرند (Billings, 1993, 2).

هر چند تعاریف پایه در حوزه ی واژه شناختی زمینهی درک مفهوم کیفیت را ایجاد می کند، اما درک عمیق تر این مفهوم با توجه به تبیین نسبت و وجوه عینی و ذهنی با مفهوم اساسی کیفیت، منوط به پی جویی ریشه های بنیادین آن در حوزه ی شناخت شناسی است، که با توجه به ماهیت این نوشتار، این امر وابسته به درک مراجع شناخت و نسبت آنها با رویکردهای نظری مرتبط با این مفهوم است.

عمل در حیطه ی محیط های کالبدی انسان ساخت، می توان اینگونه استنباط نمود که؛ تبیین مفهومی از کیفیت که بتواند مبنای نظری برای تدوین بن مایه های ساخت محیط های کالبدی با کیفیت شود، در رابطه با لحاظ کردن ارتباط درونی این دو حوزه، بروز می یابد.

شناسایی رویکردهای کیفیت- محور بر اساس مراجع شناخت

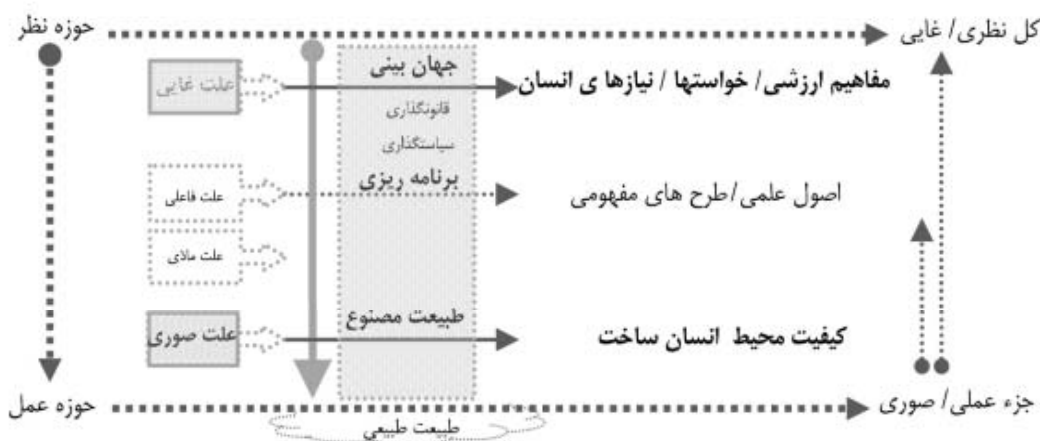
با استناد به نقش بنیادین مراجع شناخت در شناسایی رویکردهای کیفیت- محور باید ریشه ها و منابع اساسی شناخت را با توجه به مفروضات بنیادین آنها، به عنوان بن مایه های رویکردهای نظری به مسأله کیفیت مورد توجه قرار داد. پی جویی مفهوم کیفیت نسبت به مراجع شناخت بیانگر این است که؛ اولین ریشه های معرف مفهوم کیفیت را می توان در قالب دو رویکرد اساسی واقع گرایی و انگار گرایی جست، که هر یک به ترتیب بر بنیان قائل شدن به اصالت عینیت ها و ذهنیت ها استوار گشته است.

در رویکردهای عینیت محور، دنیای مادی یا اشیاء محسوس اموری واقعی محسوب می شوند و عالم خارج متمایز از تصور انسان و مستقل از ادراک وی تعریف می شود (دادبه، ۱۳۷۵)^۵. در این حوزه حس به عنوان ابزار شناخت مطرح می گردد و "کیفیت" به صفات و حالات وجودی تعبیر می شود، که مشخص کننده چگونگی هر شیء است (شریعتمداری، ۱۳۷۳، ۲۶۳). درحالی که در رویکرد های ذهنیت محور شناخت بر پایه ی ابزار ذهن استوار است و در این نوع شناخت، جهان بیشتر از آنکه بر مبنای ماده صرف باشد، بر مبنای تصورات ذهنی و معانی ذهنی

نقش مراجع شناخت در شناسایی رویکردهای کیفیت- محور

شناخت به عنوان اولین نقطه شروع یک بینش در توضیح و تفسیر جهان مطرح است (مطهری، ۱۳۸۷، ۱۶).

ریشه ها و منابع اساسی شناخت به عنوان بن مایه های رویکردهای نظری به یک مسأله مطرح می شوند، در نتیجه رویکردها وابسته به مفروضاتی بنیادین می گردند که تفاوت در آنها، به تفاوت در شناخت می انجامد؛ که در شکل گیری رویکردها ی متمایز به مسأله ای واحد تأثیر اساسی دارد (گروت، ۱۳۸۶، ۲۴). این امر در حوزه ی نظر قرار دارد و بر اساس مفروضات بنیادین خود به رویکردهای نظری متمایز نسبت به مسأله ای واحد، مانند کیفیت محیط انسان ساخت می انجامد. از طرف دیگر، در مقوله کیفیت محیط انسان ساخت رابط های درونی بین دو حوزه ی نظر و عمل وجود دارد، فضای دو سطح عمل و نظر از طریق فرایند نظریه پردازی استقراء می شود که این فرایند به معنای کسب معیار عمل بر اساس رویکردهای پایه در حوزه ی نظر مرتبط با کیفیت محیط های کالبدی انسان ساخت است. چنان که در نمودار ۱ نشان داده شده است؛ در مسیری که جزء عملی به کل نظری می رسد، در حوزه ی علت های غایی (جهان بینی) موجب پویایی "مفاهیم ارزشی" و در حوزه ی "علت های فاعلی (محیط های تخصصی برنامه ریزی و طراحی)، هم موجب پویایی "اصول علمی" و هم موجب پویایی "نظریات حکمی / طرح های مفهومی"، در ساخت محیط های کالبدی می گردد (برق جلوه، ۱۳۸۳، ۴۳). در نتیجه، با تسری این رابطه از حوزه نظر به



نمودار ۱. رابطه ی بین نظرات با رویکردهای متمایز به کیفیت محیط انسان ساخت و علت های مختلف در نسبت با حوزه ی نظر و عمل. مأخذ: اقتباس از مدل (Islami, 1998)

کیفیت در این حوزه و درک و تحلیل محتوای درونی نظریه ها ی مرتبط با کیفیت محیط کالبدی نسبت به یکدیگر ایجاد میگردد. در رابطه با ارتباط این چارچوب با مفهوم محیط انسان ساخت؛ محیط کالبدی یا انسان ساخت مجموعه ای از پدیده ها یا واقعیات عینی است که از طریق تجربه ی حسی به ادراک در می آیند، با استناد به این تعبیر بنیان محیط انسان ساخت بر پایه دو مؤلفه "ماهیت پدیده محیط" و "رابطه ذهنی افراد با محیط" تعیین می گردد و بر این اساس در چارچوب مفهومی برای تعیین مراتب نظریه های کیفیت_محور در حوزه محیط کالبدی سه رویکرد عینی، ذهنی و عینی-ذهنی که بر اساس مسائل مربوط به محیط انسان ساخت تدوین شده اند، بنیان دستگاہ تعریف مراتب کیفیت محیط انسان ساخت را تعیین می کند. این چارچوب اولیه در نمودار ۲ ارائه گردیده است و اساس تحلیل مراتب رویکردهای کیفیت_محور را نسبت با یکدیگر تشکیل می دهد.

تأمیل مراتب رویکردهای کیفیت - محور در حوزه ی محیط انسان سافت

با تسری رویکردهای کیفیت - محور در قالب پدیده محیط انسان ساخت، می توان در این بخش از ساختار نوشتار، مراتب کیفیت محیط انسان ساخت را بر اساس رویکردهای بنیادین در حوزه های شناختی تحلیل نمود. بنیان این تحلیل بر دسته بندی رویکردها بر اساس چارچوب مفهومی تدوین شده در نمودار ۲ استوار است که با توجه به رابطه مشخص شده بین حوزه نظر و عمل جهت بسط در حوزه عمل در نمودار ۳ خلاصه ارائه گردیده است.

تحلیل اولیه از نمودار ۳ بیانگر این است که، با بسط نظری چارچوب مفهومی در حوزه ی نظر، می توان به شناسایی رویکردهای سه گانه به کیفیت محیط انسان ساخت دست یافت، که این در رابطه با لحاظ کردن ارتباط درونی با حوزه عمل، به مفهومی از کیفیت دست می یابد

انسان قرارداد و وجود عالم خارج امری اعتباری و فرع بر ادراک انسان است. (هاملین، ۱۳۷۴)^۶

از این رو، صور کلی، ویژگی ها و "کیفیات" اصلی و ماهوی هر چیز را تعریف می کنند. از منظری متفاوت تر با رویکردهای مذکور که هر یک بر پایه قائل شدن اصالت بر عینیت یا ذهنیت بنیان نهاده شده اند؛ در رویکردی دو قطبی، زیربنای زمینه ای کیفیت به دو بخش "جسمانی و روحانی" تقسیم می شود (کاپلستون، ۱۳۶۲، ۱۰۲) و مفهوم "کیفیت" در رابطه با هر دو وجه عینیت ها و ذهنیت ها تبیین می گردد.

با استناد بر مباحث مذکور، رویکرد نوشتار حاضر بر بنیان تفکری دو قطبی استوار می گردد و بر پایه ی مرتبه ای از شناخت تدوین می شود که هر دو وجه عینیت و ذهنیت را در تعامل با یکدیگر مورد توجه قرار می دهد، این رویکرد، بنیان نظری نوشتار را در مراحل شناخت مفهوم کیفیت انسان ساختها و بسط نظری آن در حوزه ی مفهومی کیفیت محیط مسکونی تشکیل داده است.

شناسایی مراتب رویکردهای کیفیت- محور بر اساس مراجع شناسافت

پس از شناسایی سه رویکرد کیفیت_محور "عینی، ذهنی و عینی-ذهنی" بر اساس مراجع شناخت، تعریف مراتب این رویکردها جهت دست یافتن به ساختاری نظری برای تحلیل رویکردهای کیفیت_محور ضروری می نماید، که این به هدف گزینش رویکرد جامع برای تحلیل کیفیت در حوزه ی معین محیط مسکونی به عنوان حیطه ای مشخص از محیط انسان ساخت مورد توجه این نوشتار است.

بر این اساس با تعریف چارچوبی مفهومی که در قالب سامانه ای چند لایه برای تعیین مراتب رویکردهای چندگانه در رابطه با مفهوم "کیفیت" شکل یافته است، امکان شناخت رویکردهای مطرح در تعریف کیفیت محیط انسان ساخت و همچنین امکان تعریف مراتب

موضوع	مفروضات	رویکرد	مسأله	نگرش ها	حوزه ی معنایی خاص
نظری / کاربردی	هستی شناختی	عینی	مفهوم کیفیت بر اساس ماهیت پدیده ها	کالبدی / محیطی	کیفیت محیط انسان ساخت
	معرفت شناختی	ذهنی	رابطه ی ذهنی افراد با مفهوم کیفیت	معنایی / محیطی	
	روش شناختی	عینی/ذهنی	چگونگی شکل گیری مفهوم کیفیت	تعاملی / ادراکی	

مراتب کیفیت بر حسب عمل

نمودار ۲. چارچوب مفهومی برای تعیین مراتب کیفیت بر اساس مفروضات بنیادین و رویکردهای مطرح در حوزه ی کیفیت محیط انسان ساخت
 مأخذ: نگارندگان با اقتباس از دستگاہ (Creswell, 1994,5)



نمودار ۳. بسط نظری چارچوب مفهومی جهت شناسایی رویکردهای سه گانه به مفهوم کیفیت پدیده های انسان ساخت با تأکید بر نظریه پردازان در حوزه معنایی عام

در رابطه با سازندگان تلقی می شود و "کیفیت" به معنای قابلیت هر چیز برای استفاده تعریف می گردد. (Montgomery, 2005, 6)

"جوران"^۸ «کیفیت را به شایستگی و قابلیت هر چیز برای بهره برداران آن تعریف می کند و این به معنی آن است که در این بینش، بهره برداران حکم اولویت اول را در تعیین معیارهای کیفیت دارند.» (Juran, 1989, 15)

"دمنینگ"^۹ نیز به وابستگی کیفیت با توقعات بهره برداران معتقد است و خوب بودن کیفیت را به درجه ی انطباق با استانداردهای سازگار با بهره برداران تعبیر می کند.

در نتیجه از این منظر، "کیفیت محیط انسان ساخت" به مجموعه ای از صفات اساسی و خاص از پدیده ی مشخص تعریف می گردد که براساس تصاویر ذهنی از هر چیز، در ارتباط با تأثیر متقابل فرد و محیط کالبدی شکل می گیرند.

مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت در مرتبه رویکردهای تعامل گرا

از این منظر، کیفیت به مجموعه ایاز ویژگی ها و صفات ذاتی هر چیز اطلاق می شود که قابلیت رفع نیازها و جلب رضایت ضمنی بهره برداران آن را داشته باشد^{۱۰} (Montgomery, 2005, 37).

همچنین "موننگومری"^{۱۱}، کیفیت را به قابلیت های هر پدیده انسان ساخت تعبیر می کند که امکان استفاده ای خاص از آن را ایجاد کند. در این تعبیر "کیفیت" یک پدیده ی انسان ساخت به درجه و میزانی

که می تواند مبنای نظری برای تدوین بن مایه های ساخت محیط های مسکونی با کیفیت بر اساس مؤلفه های آن شود. این منوط به شناسایی و تحلیل مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت در قالب رویکردهایی با مراتب سه گانه در حوزه نظر است که به عنوان اساس شناخت کیفیت در مرتبه جامع نگر مطرح می گردد. بر این اساس نتیجه نهایی تحلیل نمودار ۳ در نسبت با بخش های بعدی نوشتار به تحلیل مراتب کیفیت محیط انسان ساخت اختصاص می یابد:

مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت در مرتبه رویکردهای عینیت گرا

در این دیدگاه «کیفیت به آن ویژگی مشخص یک چیز یا پدیده اطلاق می شود که تأثیر عاطفی و عقلانی خاصی بر انسان می گذارد.» (پاکزاد، ۱۳۸۱، ۱۰۳) "کراس بای"^۷ کیفیت را مشخصات و ویژگی های هر چیز و مطابقت آن با ضرورت ها تعریف می کند (Crosby, 1980, 15). از منظر این رویکرد در حوزه ی محیط انسان ساخت، هر محیط کالبدی واجد ویژگی هایی است که به عنوان بازتابی بیرونی از طبیعت درونی آن بروز می کند و "کیفیت محیط کالبدی"، به عنوان صفت ذاتی محیط کالبدی و مستقل از معنای آن در ذهن بهره برداران تعبیر می شود.

مفهوم کیفیت محیط انسان ساخت در مرتبه رویکردهای ذهنیت گرا

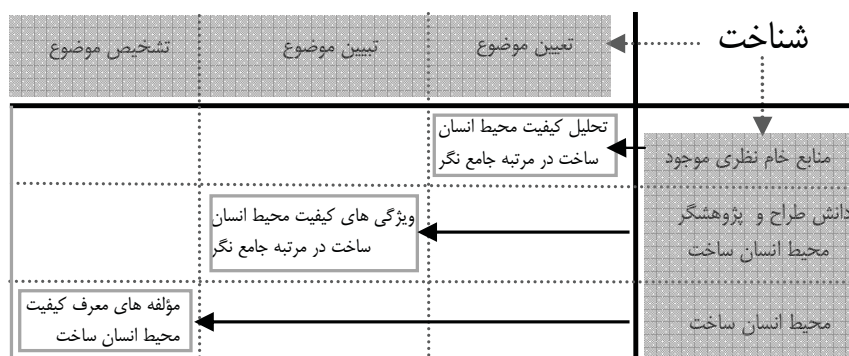
در دیدگاه های سنتی ایجاد و کنترل "کیفیت" به عنوان امری درونی

سه رکن "منابع نظری موجود" در حوزه نظر، "طراح و برنامه ریز محیط کالبدی" و "نمونه ی کالبدی مورد پژوهش" در حوزه عمل است. بر این اساس، طبق نمودار ۴ در فرایند شناخت مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت، از جمله محیط مسکونی ابتدا بر اساس بررسی نظریه های مرتبط، محدوده ی موضوع، تحلیل کیفیت این محیط در حوزه ی مرتبه ی جامع نگر "تعیین" می شود و ویژگی های محیط در این حوزه تبیین می گردد. سپس با بهره گیری از نظریه های جامع نگر موضوع را به حد تشخیص رسانده و مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت ارائه گردیده و نسبت بین آنها، تحلیل شده است.^{۱۲} با توجه به اهمیت شناسایی رویکرد جامع نگر در شناسایی مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت از جمله محیط مسکونی، از آنجا که شناسایی رویکرد جامع نگر در تعریف کیفیت محیط انسان ساخت، با تحلیل و مقایسه تطبیقی محتوای درونی نظریه های مرتبط با کیفیت محیط در حوزه ی معماری نسبت به یکدیگر ممکن می گردد، بر این اساس نظریه ها در قالب چارچوبی مفهومی متشکل از رویکرد ها و نگرش های کیفیت محور در این حوزه دسته بندی و مقایسه می گردند. این نظریه ها همراه با تعریف خود از کیفیت محیط انسان ساخت و معرفی رویکردها و نگرش های هر یک در نمودار ۵ قابل ارائه گردیده است. در این نمودار مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت در قالب این چارچوب مفهومی شناسایی و تحلیل گردیده نظریه پردازان اصلی مربوط به هر نگرش معرفی شده اند. در رابطه با تحلیل نگرش های کیفیت - محور در حوزه محیط انسان ساخت و گزینش نگرش جامع نگر به منظور تحلیل ویژگی های کیفیت در این حوزه و تشخیص مؤلفه های معرف کیفیت این محیط بر اساس بخش ۱ از نمودار ۵ می توان عنوان نمود:

که آن پدیده انتظارات بهره برداران را برآورده می سازد، اطلاق می گردد (مونتگومری، ۱۳۸۰، ۱) همچنین "کانو"^{۱۱}، معتقد است که تعیین میزان کارایی مشخصه های تعریف شده در هر پدیده انسان ساخت، وابسته به دیدگاه بهره برداران آن است و بر این اساس برخی مشخصه ها در مصنوعات نسبت به بقیه سطح بالاتری از مطلوبیت در بهره برداران ایجاد می کنند. در نتیجه، تعامل بین ذهنیت های انسان با مشخصه های عینی محیط انسان ساخت مبنای اساسی برای تعریف مفهوم کیفیت در مرتبه تعامل گرا است. در واقع، تصاویری که از محیط در ذهن ناظر به وجود می آید، حاصل جریانی دو جانبه بین ناظر و محیط او است (لینچ، ۱۳۷۴، ۱۸) و از این رو تعامل به معنای تأثیر پذیری دو جانبه بین بهره برداران و محیط کالبدی تلقی می گردد و کیفیت محیط انسان ساخت به میزان ارتباط و همبستگی بین ذهنیت های مخاطب محیط و مشخصه های اساسی آن تعبیر می شود. در این ارتباط متعامل، نسبت محیط و بهره برداران آن، تنها یک نسبت ساده نیست، بلکه رابطه ای متشکل از مجموعه ای از نسبت ها بین این دو است، که این به تناسب، به معنای همبستگی و مناسبت داشتند و چیزبایکدیگر تعبیر می شود. (ذوالفقارزاده، ۱۳۸۵، ۵۳)

شناسایی مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت بر اساس تحلیل نگرش های کیفیت - محور

اساس مرحله ی شناخت، فعالیتی تحلیلی است^{۱۳} (Koberg and Bagnall, 1974) و حاصل شناخت رابطه ی بین مباحث نظری موجود در حیطه ی کیفیت محیط انسان ساخت، "به عنوان بنیان های نظری پایه جهت شناسایی مؤلفه های معرف آن"، با حوزه ی عمل بیانگر این است که؛ تبیین این مؤلفه ها منوط به شناخت رابطه ی درونی



نمودار ۴: فرایند شناخت مؤلفه های معرف کیفیت محیط انسان ساخت
مأخذ: اقتباس از (Islami, 1998)

در "مرتب‌بندی نگرش‌های کالبدی-محیطی"، نظریه‌های کیفیت - محور عمدتاً بر مبنای ظواهر کالبدی عوامل محیطی و اغلب به صورت ضوابط و احکام متناظر با این عوامل تعریف می‌گردند و کیفیت به صفت محیط انسان ساخت تعبیر می‌شود. (Rossi, 1982, 114)

از این منظر، ارزش‌ها انعکاسی از وضع مادی محیط انسان ساخت تلقی می‌شوند و از آنجا که اموری ثابت، واقعی و مطلق هستند؛ سبب به وجود آمدن میزان‌های عمومی جهت ارزشیابی محیط می‌شوند. از این رو، معیارهای معرف کیفیت محیط انسان ساخت، محدود به ویژگی‌های شکلی اندام‌های بنا و روابط فضایی موجود در آن می‌گردد و در نتیجه معیارهای معرف کیفیت محیط انسان ساخت تنها معطوف به معیارهای یکسان کالبدی برای مخاطبین با انتظارات و توقعات متفاوت می‌شود.

در "مرتب‌بندی نگرش‌های معنایی - محیطی"، معنای کیفیت محیط انسان ساخت قابل اطلاق به محتوایی است که مخاطب محیط به طور درونی از کالبد آن محیط درک می‌کند، نسبت یک طرفه‌ی ذهن با محیط کالبدی بر اساس موقعیت‌های ذهنیت هر فرد با پیش‌داشته‌ها و پیش‌تصورات و پیش‌فهم‌ها ی متغیرش سبب می‌گردد

که؛ کیفیت‌های محیط اعتباری بوده و اعتبار و قوام آنها منوط به ذهنیت مخاطبین آن باشد. از این رو، گاه تعریف میزان‌های یکسان مورد قبول عامه برای سنجش ارزش‌ها ممکن نیست و کیفیت‌ها به دشواری قابل اندازه‌گیری می‌گردند و ارزیابی‌های کیفیت بر اساس ملاک سنجش خوب یا بد بودن [پدیده‌ها] از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است. (Hofstede, 1980, 14)

در "مرتب‌بندی نگرش‌های تعاملی - ادراکی"، محیط انسان ساخت به مثابه موجودیتی عینی تلقی می‌شود و درک معناشناختی مخاطب محیط نسبت به شکل کالبدی آن، اساس دریافت و درک کیفیت محیط محسوب می‌گردد. در این مرتبه، در شکل دهی به ارزش‌ها، موجودیت‌های عینی و ادراک‌های ذهنی افراد در ارتباط متعامل با یکدیگر دخالت داده می‌شوند و نسبت بین انسان و محیط در رابطه با کیفیت محیط از نسبت بین ذهن مدرک و شیء مدرک حاصل می‌شود.

حاصل مقایسه تطبیقی سه نگرش مذکور، بیانگر این است که نگرش تعامل‌گرا با رویکردی جامع نگر مؤلفه‌های معرف کیفیت را تبیین می‌کند و حاصل تحلیل رویکرد جامع نگر، شناخت چارچوبی بنیادین شامل مؤلفه‌های دوگانه‌ی "مختصات عینی محیط انسان ساخت"

مفروضات	رویکرد / نگرش		نظریه پردازان	کیفیت محیط انسان ساخت	مؤلفه‌های معرف کیفیت محیط انسان ساخت	
	عینی	ذهنی			موجودیت محیط کالبدی	ذهنیت‌های بهره‌برداران محیط
هستی شناختی	عینی	کالبدی/محیطی	آلدروسی	کیفیت، صفت ذاتی محیط کالبدی است و مستقل از ادراک ناظر وجود دارد.	ویژگی‌های شکلی اندام‌های بنا و روابط فضایی موجود در آن	-----
معرفت شناختی	ذهنی	معنایی/محیطی	هربرت گنز	کیفیت محیط وابسته به ادراک افراد است.	-----	معانی برگرفته از محیط بر اساس نگاره‌های ذهنی بهره‌برداران محیط
روش شناختی برآیند کیفیت محیط کالبدی انسان ساخت بر حسب عمق	عینی-ذهنی	تاملی/ادراکی	جان لنگ دانلد ایلپارد کونین لینچ چک نسر	کیفیت، هم وابسته به ساختار و قابلیت‌های محیط کالبدی است و هم تحت تأثیر نیازها و ادراک‌های بهره‌برداران آن است.	ویژگی‌های شکلی جزای سازنده‌ی محیط کالبدی که سبب رضایتمندی مخاطبین آن محیط می‌شود	درک معناشناختی بهره‌برداران محیط کالبدی نسبت به فرم کالبدی و سازمان فضایی آن

نمودار ۵: مقایسه تطبیقی رویکردهای سه گانه نظریه پردازان در حوزه‌ی معماری به کیفیت محیط انسان ساخت

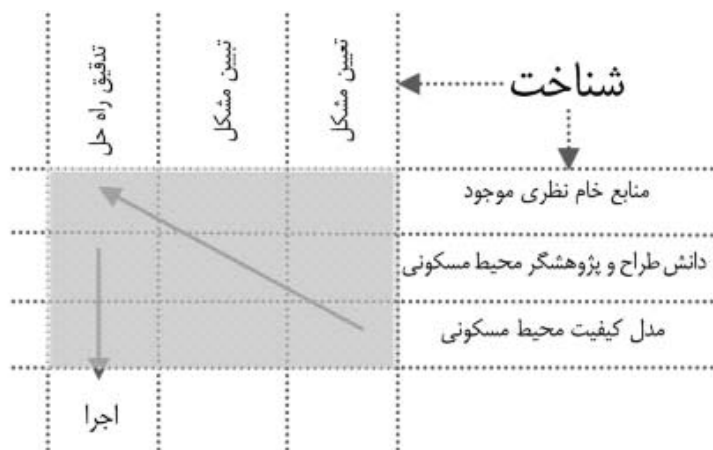
تخلیل کیفیت محیط مسکونی بر اساس مفهوم کیفیت محیط انسان سافت و مراتب آن

یکی از مشکلات اساسی در رابطه با محیط های مسکونی، به کار گیری الگوهای یکنواخت در پاسخ به افزایش تقاضای مسکن است که این امر منجر به کاهش کیفیت مسکن و در نتیجه افزایش ناراضی ساکنان آن شده است. از آنجا که دست یابی به محیط مسکونی با کیفیتی بالاتر یکی از الزامات جامعه معاصر است، ضرورت تعریفی جامع و نظام مند از کیفیت محیط مسکونی که بتواند در قالب مدلی مدون راه حل های مشکل کیفیت این محیط ها را تبیین کند، احساس می گردد که این مدل در نمودار ۶ ارائه گردیده است. با توجه به نمودار ۶ اگر طراحان و پژوهشگران، مدل کیفیت محیط مسکونی را بر اساس شناخت مفهوم آن به عنوان محیطی انسان ساخت، شامل مجموعه ای از انطباق پذیری ها بین "محیط کالبدی، ساکنان و نیازهای آنان" مورد توجه قرار دهند^۴ و در تدوین شاخص های طراحی این محیط ها، به ارتباط متعامل دو مؤلفه ی "مشخصه های اساسی کالبد محیط مسکونی" و "نیازها و توقعات برگرفته از ارزشهای فرهنگی و اجتماعی ساکنان" توجه کنند، به واسطه برقراری ارتباط بین حوزه نظر و عمل و با استخراج معیارهای فیزیولوژیک، محیطی و روان شناختی، اجتماعی و فرهنگی محیط های مسکونی و ترجمه ی آنها به معیارهای طراحی، ارتقاء کیفیت این محیط ها ممکن می گردد. در نتیجه با این تعبیر، قضاوت کیفی در مورد اینکه محیط مسکونی تا چه اندازه خوب طراحی شده است، مستلزم بررسی میزان رضایتمندی ساکنان از آن می

و "دریافت های ذهنی بهره برداران آن" برای تحلیل نظریه های کیفیت-محور است. از این منظر هر محیط به واسطه ی مشخصه های اساسی خود تأثیر خاصی بر مخاطبش می گذارد این تأثیر به درجه ای از رضایتمندی منجر می شود که خود از نسبت های متفاوت بین دو مؤلفه ی موجودیت محیط کالبدی و ذهنیت های بهره برداران آن محیط ایجاد می گردد.

به منظور بسط نظری نسبت بین دو مؤلفه ی "موجودیت محیط کالبدی" و "ذهنیت بهره برداران آن"، این نسبت بر اساس نظریه های جامع نگر بررسی شده در بخش ۲ نمودار ۵ تحلیل گردیده است، حاصل این تحلیل بیانگر این است که؛ این نسبت در مرتبه نخست به قابلیت محیط انسان ساخت برای تأمین سلسله نیازها و خواسته های مادی و معنوی انسانی شامل نیازهای فیزیولوژیک، نیاز به ایمنی و امنیت، نیاز به احساس تعلق به جمع، نیاز به خلاقیت و آزادی انتخاب و تمایل به زیبایی تعبیر می شود (لنگ، ۱۳۸۶، ۹۶) و محیط انسان ساخت در قالب واکنش های عاطفی افراد نسبت به محیط، عملکردهای افراد در محیط و استنباط معانی برگرفته از محیط به حالات متفاوت ادراک انسانی پاسخ می دهد. (Appleyard, 1979, 71)

که سبب ایجاد تصور ذهنی بهره برداران از اجزای سازنده محیط می شود (لینچ، ۱۳۷۴، ۱۲) و در نهایت به ادراک، شناخت و ارزیابی ویژگی ها محسوس محیط کالبدی توسط ناظر می انجامد (Nasar, 1994, 377). ارزیابی کیفیت محیط کالبدی به سنجش میزان قابلیت محیط کالبدی برای برآوردن نیازها و توقعات بهره برداران آن تعبیر می شود.



نمودار ۶ فرایند شناخت راه حل در پژوهش های مربوط به کیفیت محیط مسکونی
مأخذ: اقتباس از (Islami, 1998)

قبول از کیفیت فراهم گردد.

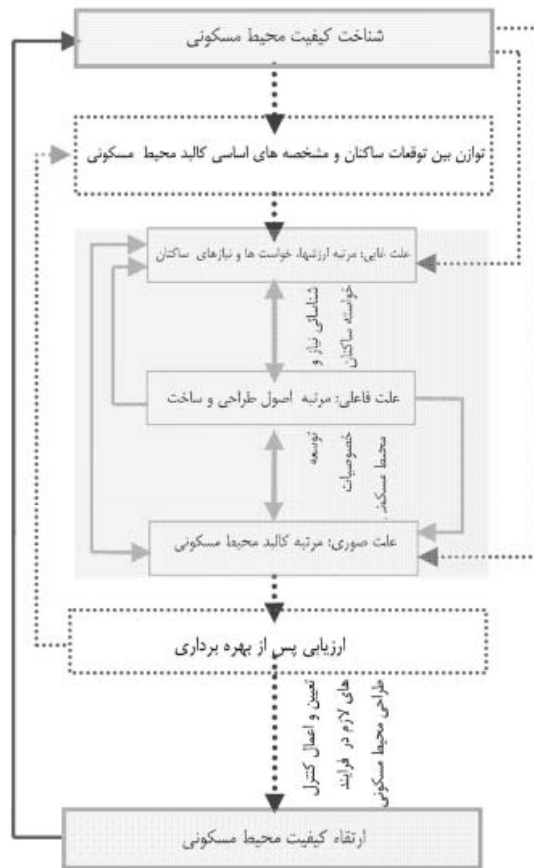
نتیجه گیری

اولین برداشت از بررسی محیط های مسکونی در فرهنگ معماری معاصر در ایران، این است که دست یابی به محیط های مسکونی با کیفیتی بالاتر ضرورت تعریفی جامع و نظام مند از کیفیت محیطهای مسکونی را که بتواند در قالب مدلی بدون راه حل‌های مشکل کیفیت این محیط ها را تبیین کند، ضروری می نماید. این منوط به شناخت عمیق تر در حوزه های نظری مرتبط و تحلیل محیط های مسکونی بر اساس آن است. تحلیل نظریه های کیفیت - محور در قالب چارچوب مفهومی با سامانه ای از رویکردهای نظری بیانگر این است که؛ در سطحی که نسبت مراتب کیفیت محیط انسان ساخت را در نظامی سلسله مراتبی در رابطه با یکدیگر تحلیل می کند، رویکرد جامع به مفهوم کیفیت این محیط، نگرش های دو بعدی تعاملی - ادراکی تعیین می گردد. توسعه نگرش های تک بعدی با بنیان های نظری عینیت گرا یا ذهنیت گرای صرف، سبب بروز عدم شناخت صحیح به مسأله بنیادین کیفیت مطلوب در محیط انسان ساختار جمله محیط های مسکونی می شود؛ در نتیجه "کیفیت محیط مسکونی" در حوزه ی جامع نگر و در قالب رویکردی دو بعدی، در جریان تعامل بین دو مؤلفه ی "مشخصه های عینی و صوری این محیط" با "خواسته ها و نیازهای برگرفته از مفاهیم ارزشی ساکنان" آن تبیین می شود، این رابطه متعالی در قالب درجه رضایتمندی ساکنان تعبیر می شود که خود از توازن بین نیازها و توقعات برگرفته از تصاویر ذهنی ساکنان با میزان پاسخگویی محیط مسکونی به آن ها حاصل می گردد. از این منظر، محیط مسکونی در مرتبه علت های صوری به واسطه ی عوامل و اجزای سازنده خود واجد مشخصه های اساسی و خاص می گردد که از این به قابلیت های آن تعبیر می شود، این قابلیت ها در برآوردن نیازها و خواسته های ساکنان که برگرفته از مفاهیم ارزشی در مرتبه علت‌های غایی است، سبب کنش های متعالی در سطوح عاطفی، عملیاتی و استنباطی می گردد و نهایتاً به ارزیابی کیفیت محیط مسکونی منجر می گردد. اگر این ارزیابی هم از جانب ساکنان محیط مسکونی و هم از جانب طراحان و برنامه ریزان آن در مرتبه علت های فاعلی صورت گیرد، نتیجه این فرایند پویا، در سیر از مرحله نظر به عمل و برعکس سبب پایداری کیفیت محیط های مسکونی در طول دوره های زمانی می گردد که حاصل آن، ارتقاء کیفیت زندگی در محیط های مسکونی خواهد بود. در وجه دیگر، این پایداری به شکلی خاص از محیط وابسته می گردد که حاصل شناسایی و ترکیب عناصر فضایی با کیفیت های فرمی، عملکردی و معنایی است که در قالب محیط مسکونی کالبدی به وحدت رسیده اند

گردد که این خود منوط به مفهوم عملکردی و تطابق شکل کالبدی محیط مسکونی با سلسله ای از نیازها و توقعات ساکنان آن است. در محیط مسکونی نیازها در دو ساحت مادی و معنوی در مراتبی از رده کمی نیاز به تأمین سر پناه توسط محیط مسکونی، تا رده های کیفی نیاز به احساس امنیت کالبدی و روانی در محیط مسکونی، نیاز به احساس تعلق به جمع همسایگان، نیاز به ایجاد فرصت های فضایی برای خلاقیت و امکان آزادی انتخاب برای فعالیت در فضاهای مسکونی و نیاز به زیبایی صوری و فرمال اجزاء سازنده محیط مسکونی تعریف می گردد، که باید در دو سطح توقعات موضوعی ساکنان به معنای خواسته های کلی آنان از محیط مسکونی و توقعات موردی ساکنان به معنای خواسته های آنان از محیط مسکونی خاص مورد توجه قرار گیرد. بنابراین با افزایش قابلیت محیط مسکونی برای پاسخ به نیازها و توقعات ساکنان آن، امکان افزایش درجه رضایتمندی ساکنان محیط مسکونی فراهم شود. در این دیدگاه کالبد محیط های مسکونی که در ارتباط متعالی با سلسله نیازهای ساکنان شکل می گیرد واجد مشخصه های اختصاصی می گردد و همین امر قانونمندی را سبب می گردد که در قالب هویت کالبدی محیط مسکونی بروز خواهد نمود. بر این اساس با تکرار الگوی کالبدی واحد برای همه محیط های مسکونی نمی توان به محیط هایی با درجه قابل قبول از کیفیت دست یافت.

بر این اساس، تدقیق راه حل هایی جهت رفع مشکل کاهش کیفیت محیط های مسکونی در ابتدا، وابسته به داشتن شناختی اساسی از نیازهای ساکنان در طیفی از ساحت های مادی تا معنوی و توجه به نسبت آن با توقعات ساکنان است و پس از آن منوط به، توجه به ارتقاء قابلیت های محیط کالبدی برای پاسخ پایدار به این نیازها و توقعات است، به طوری که این محیط با پاسخ به ادراک های انسانی در مراتب واکنش های عاطفی ساکنان نسبت به محیط، عملکردهای ساکنان در محیط و امکان ایجاد محیطی معنی دار برای ساکنان موجب ایجاد احساس رضایت پایدار در آنان گردد. این پایداری به شکلی خاص از محیط وابسته می گردد که بتواند با دست یابی به درجاتی از انطباق پذیری با نیازها و توقعات ساکنان، در طول زمان پاسخگویی آنان باشد.

در رابطه با نسبت این مهم با حوزه ی عمل باید اذعان داشت، از آنجا که طراحی و تولید محیط مسکونی برای نیل به غایت مشخص صورت می گیرد، باید واجد کیفیت ها یا ویژگی های اساسی ای نیز باشد، بنابراین با شناسایی و ترکیب عناصر فضایی با کیفیت های فرمی، عملکردی و معنایی که در یک سازمان با قابلیت انطباق پذیری به وحدت لازم می رسند، کیفیت های مورد انتظار برای ارضاء ساکنان ایجاد می گردد و بر این اساس، امکان دست یابی به درجه ای قابل



نمودار ۷: نمایش رابطه ی درونی بین مؤلفه ها و عوامل اساسی مؤثر در کیفیت محیط مسکونی بر اساس مرتبه تعامل گرا

دامنه وسیعی از ناهنجاری های اجتماعی- فرهنگی می گردد. بر این اساس، برنامه ریزی، طراحی و ساخت محیط های مسکونی با کیفیت به عنوان الزام جامعه معاصر منوط به شناخت مؤلفه های آن و درک رابطه درونی آنها است، بر اساس نتایج حاصل از این نوشتار، این رابطه در نمودار ۷ ارائه می گردد.

پی نوشت ها

1. Built Environmen

۲. تفکیک عینیت (Objectivity) و ذهنیت (Subjectivity) به عنوان دو وجه یک پدیده بر اساس انتزاعی علمی و به منظور امکان گونه بندی و شناخت بهتر نظریات مرتبط با کیفیت صورت گرفته است.

۳. به منظور شناخت عمیق تر مفهوم کیفیت در حوزه معنایی عام، روشنگری این مفهوم بر اساس فرایندی چند مرحله ای شامل شناخت آن در فرهنگ های

و با دست یابی به درجاتی از انطباق پذیری با نیازها و توقعات ساکنان در طول زمان، پاسخگوی آنان هستند.

بنابراین در سالهای آتی حرکتی به سوی نگاهی عمیق تر به عرضه ی مسکن با کیفیت بالاتر با اتکاء بر الگوهای تدوین شده بر اساس توجه به رابطه "ساکنان" با "برنامه ریزان، طراحان و سازندگان" محیط های مسکونی نیاز است، در غیر این صورت برنامه ریزی ساخت محیط های مسکونی به جای در نظر گرفتن نیازها و خواسته های ساکنان، تنها بر اساس بهره بری اقتصادی سازندگان مسکن صورت خواهد گرفت؛ نتیجه این رویکرد تکرار الگوهای یکسان کالبدی برای بهره برداران نا همسان از نظر نیازها و خواسته هایی است که برگرفته از الگوهای اجتماعی- فرهنگی هستند، توسعه این رابطه ی نا متعادل سبب افزایش نارضایتی ساکنان و کاهش کیفیت محیط های مسکونی می شود که خود به علت کاهش سطح کیفیت زندگی ساکنان این محیط ها در دراز مدت باعث بروز

زبان فارسی و انگلیسی صورت گرفته است.

۴. اصطلاح "چیز" با فرض معنایی جهانشمول، به اشیای قابل درک حسی در تجربه روزمره هر شخص، اشیای برخوردار از اهمیت و ارزش فرهنگی، هستی‌های واقعی اعم از بی جان و جاندار و اجزای سازنده علوممختلف اطلاق می شود.
۵. این تعبیر، با اقتباس از تعبیر اصغر دادبه در رابطه با بینش واقع‌گرایانه در کتاب "کیات فلسفه" آمده است.
۶. این تعبیر با اقتباس از دیوید و هاملین درباره‌ی بینش انگار گرایانه در کتاب "تاریخ معرفت‌شناسی" آمده است.

7. Philip B. Crosby

8. Joseph M. Juran

9. W. Edwards Deming

۱۰. مدل‌های طرح‌شده توسط سازمان بین‌المللی استاندارد، تحت عنوان استاندارد ایزو (ISO)، بر اساس توافق برای درک بهتر رابطه بین بهره‌بردار و تولیدکننده تعریف شده‌اند و منحصر به تعیین ویژگی‌های پدیده مصنوع نیستند، بلکه عملکردها و فرایندهای تمامی فعالیت‌های تأثیرگذار بر کیفیت پدیده مصنوعی را در بر می‌گیرند. مانند ایزو ۸۴۰۲ و ایزو ۹۰۰۰.

11. Noriaki Kano

۱۲. این مطلب با اقتباس از منبع مذکور آورده شده است.

۱۳. این مطلب با اقتباس از (Islami, 1998) آورده شده است.

۱۴. این تعریف از محیط مسکونی بر اساس تعریف محیط انسان‌ساخت در منبع (لنگ، ۱۳۸۶، ص ۹۳) آورده شده است.

فهرست منابع

۱. برق جلوه، شهیندخت، (۱۳۸۳)، "برنامه‌ی شناسایی و تحلیل محیط‌های کالبدی"، نشریه‌ی هنرهای زیبا، شماره ۱۹، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ص ۳۹-۴۸.
۲. پاکزاد، جهانشاه، (۱۳۸۱)، "کیفیت فضا"، فصلنامه آبادی، دوره دوم، شماره ۲، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ص ۱۰۰-۱۱۱.
۳. دادبه، اصغر، (۱۳۷۵)، "کیات فلسفه"، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
۴. ذوالفقارزاده، حسن، (۱۳۸۵)، "درآمدی بر مبانی الگوی تعامل انسان و محیط"، مجله صفا، سال پانزدهم، شماره ۴۲، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ص ۶۲-۵۰.
۵. شریعتمداری، علی، (۱۳۷۳)، "فلسفه"، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۶. عینی فر، علیرضا، (۱۳۷۹)، "عوامل انسانی - محیطی مؤثر در طراحی مجموعه‌های مسکونی"، نشریه‌ی هنرهای زیبا، شماره ۸، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ص ۱۰۹-۱۱۸.
۷. کاپلستون، فردریک، (۱۳۶۲)، "فلسوفان انگلیسی (از هابز تا هیوم)"، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، انتشارات سروش، تهران.
۸. گروت، لیندا و دیوید وانگ، (۱۳۸۶)، "روش‌های تحقیق در معماری"،

ترجمه علیرضا عینی فر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۹. گلکار، کورش، (۱۳۸۰)، "مؤلفه‌های سازنده کیفیت طراحی شهری"، نشریه صفا، سال یازدهم، شماره سی و دوم، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ص ۳۸-۶۵.

۱۰. لنگ، جان، (۱۳۸۶)، "آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط"، ترجمه علیرضا عینی فر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۱۱. لیتج، کوین، (۱۳۷۴)، "سیمای شهر"، ترجمه منوچهر مزینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۱۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷)، "مسأله شناخت"، انتشارات صدرا، تهران.

۱۳. مونتگومری، داگلاس سی، (۱۳۸۰)، "کنترل کیفیت"، ترجمه کاظم نقدریان، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.

۱۴. هاملین، دیوید و، (۱۳۷۴)، "تاریخ معرفت‌شناسی"، ترجمه شاپور اعتماد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

15. Appleyard, D., (1979), "Planning the Pluralistic City", MIT Press, Cambridge, Mass.

16. Billings, K., (1993), "Quality in Design", Department of Architecture, The University of Sydney.

17. Chandrupatla, Tirupathi R., (2009), "Quality and Reliability in Engineering", Cambridge University Press.

18. Creswell, J., (1994), "Research Design: Qualitative and Quantitative Approaches", Thousand Oaks, Calif: Sage Publication.

19. Crosby, P. B., (1980), "Quality is free: The art of making quality certain", New York: Mentor.

20. Hofstede, G., (1980), "Culture's Consequences", Cross-cultural research and methodology series, Beverly Hill. Ca, Sage Publications.

21. Islami, S. Gh., (1998), "Endogenous Development: A Model for the Process of Man-Environment Transaction", unpublished doctoral dissertation, Faculty of Environmental Studies, Heriot-Watt University, Edinburgh, UK.

22. Koberg, D, and Jim Bagnall, (1974), "The Universal Traveler, Los Altos", Ca: William Kaufman.

23. Zultner, Richard E; Mazur Glenn H., (2006), "The Kano Model: Recent Developments", The Eighteenth Symposium on Quality Function Deployment- Austin, Texas.

[On line] http://www.mazur.net/works/Zultner_Mazur_2006_Kano_Recent_Developments.pdf.

24. Juran, J. M., (1989), "Juran on Leadership for Quality: An executive handbook", Free Press, New York.

25. Montgomery, D. C., (2005), "Introduction to Statistical Quality Control", John Wiley & Sons Inc.

- 26.Nasar, J., (1994) "**Urban Design Aesthetics – The Evaluative Qualities of Building Exteriors**", Environment and Behavior, No 26.
- 27.Rossi, A.,(1982) "**Architecture of the City, Cambridge**", MIT Press, Mass.